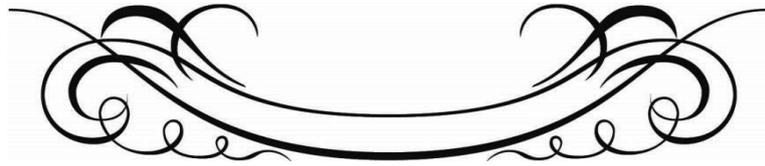


به نام خداوند بخشنده مهربان



از صفر تا صد فارسی دهم

(دوره دوم متوسطه)

(رشته‌های ریاضی و فیزیک، علوم تجربی، علوم انسانی و معارف اسلامی)

گروه مؤلفان: زینب یزدانی، فرحناز حسینی

برای سفارش کتاب با تحفیف ویژه با شماره

۰۹۱۲۶۲۳۵۷۴۵ تماس بگیرید یا پیام دهید.



ستایش «به نام کردگار»

قالب شعر: مثنوی نوع ادبی: غنایی محتوا: ستایش پروردگار لحن خواندن: عاطفی
نام کتاب: الهی نامه شاعر: عطار نیشابوری

۱) به نام کردگار هفت افلاک که پیدا کرد آدم از کفی خاک

قلمرو زبانی: کردگار: آفریننده، پروردگار (یکی از نام‌های خداوند بلندمرتبه) / افلاک: جمع فلک، آسمانها.

بیت دو جمله است. / حذف بخشی از اجزای جمله به قرینه معنوی: به نام کردگار هفت افلاک [سخنم را آغاز می‌کنم].

قلمرو ادبی: هفت افلاک: مجاز از کل آفرینش. / واج آرایبی: صامت «ک». / بیت تلمیح دارد به آفرینش آسمان: «الله‌الذی

خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ؛ خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید.» / خاک: تلمیح دارد به آفرینش انسان از خاک. «انی خالق بشرنا من طین؛ من بشری از گل خواهیم آفرید.» / آدم: مجاز از انسان. / تضاد: افلاک، خاک.

قلمرو فکری: معنی: به نام خداوند هفت آسمانی شروع می‌کنم که انسان را از یک مشت خاک بی‌ارزش آفرید.

مفهوم: اشاره دارد به آفرینش انسان از خاک.

* ارتباط:

- بنی آدم سرشت از خاک دارد
- ای همه هستی ز تو پیدا شده
- اگر خاکی نباشد، آدمی نیست
- خاک ضعیف از تو توانا شده

۲) الهی، فضل خود را یار ما کن ز رحمت، یک نظر در کار ما کن

قلمرو زبانی: فضل: لطف، توجه، رحمت، احسانی که از خداوند می‌رسد. / رحمت: مهربانی، بخشایش / نظر: عنایت، توجه،

مدد. / الهی: منادا، شبه جمله (حرف ندا محذوف است). / کل بیت، سه جمله است. / رابطه تناسب: فضل، رحمت. / واژه‌های «فضل، رحمت» اهمیت املائی دارد.

قلمرو ادبی: جناس ناهمسان: یار، کار / نظر در کار ما کن (کنایه): به ما توجه و عنایت کن.

قلمرو فکری: معنی: خداوند، بخشش خود را با ما همراه کن و از روی مهربانی به ما و کارهایمان توجه کن.

مفهوم: طلب فضل و رحمت از خداوند.

۳) تویی رزاق هر پیدا و پنهان تویی خلاق هر دانا و نادان

قلمرو زبانی: رزاق: روزی‌دهنده / خلاق: آفریننده، آفریدگار / تویی: تو (نهاد)، بی (فعل اسنادی «هستی» که در اینجا

«هستی» حذف شده است). / رزاق: مسند / رابطه تناسب: رزاق، خلاق. / واژه‌های «رزاق، خلاق» اهمیت املائی دارد.

قلمرو ادبی: پیدا و پنهان، دانا و نادان: مجاز از همه پدیده‌های هستی. / تضاد: «پیدا، پنهان»، «دانا، نادان» / واژه‌آرایی (تکرار):

تویی. / تلمیح: اشاره به رزاق بودن خداوند. (سورة الذاریات، آیه ۵۸)

قلمرو فکری: معنی: خداوند، تو به همه موجودات خود روزی می‌دهی و همه انسان‌ها را تو آفریدی.

مفهوم: خداوند آفریننده و روزی‌دهنده همه موجودات هستی است.

* ارتباط:

- از در بخشندگی و بنده‌نوازی مرغ هوا را نصیب ماهی دریا
- مهیا کن روزی مار و مور وگرچند بی‌دست و پای‌اند و زور

تویی هم آشکارا، هم نهانم

۴ زهی گویا ز تو، کام و زبانم

قلمرو زبانی: زهی: هنگام اظهار خشنودی یا شگفتی از چیزی یا تشویق و تحسین کسی گفته می‌شود، خوشا، آفرین، شگفتا / کام: دهان. / زهی: آفرین، خوشا (شبه جمله) / بیت سه جمله دارد. واژه «زهی» اهمیت املائی دارد.

قلمرو ادبی: تضاد: آشکارا، نهان / آشکار و نهان: مجاز از همه پدیده‌های هستی / مراعات نظیر: کام، زبان / کام: مجاز از دهان، زبان.

قلمرو فکری: معنی: زبان و دهانم، آفرین‌گوی تو هستم. بیان نام تو، پیدا و پنهان وجودم را فرا گرفته است. مفهوم: خداوند آفریننده همه چیز است و از همه چیز آگاه است. (ستایش خداوند)

حقیقت، پرده‌برداری ز رخسار

۵ چو در وقت بهار آبی پدیدار

قلمرو زبانی: پدیدار: آشکار، ظاهر / (آبی) در پدیدار آبی: مضارع اخباری (از مصدر آمدن) / پرده‌برداری: آشکارسازی / رخسار: چهره، روی / حقیقت: به راستی، به درستی، حقیقتاً. / رابطه تناسب: پرده، رخسار.

قلمرو ادبی: رخسار: مجاز از وجود / پرده برداشتن: کنایه از پدیدار شدن.

قلمرو فکری: معنی: وقتی بهار با زیبایی‌های رنگارنگش می‌آید، زیبایی واقعی تو را می‌توان دید. مفهوم: در پدیده‌های هستی، می‌توان خداوند را دید.

* ارتباط:

- با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را
- یار بی‌پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی‌الابصار

عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک

۶ فروغ رویت اندازی سوی خاک

قلمرو زبانی: فروغ: روشنایی، پرتو / عجایب: جمع عجیب، چیزهای شگفت‌انگیز و تازه. عجایب نقش‌ها: ترکیب وصفی وارونه یا مقلوب (نقش‌های عجیب؛ در ترکیب وصفی مقلوب، جای صفت و موصوف عوض می‌شود). این کاربرد ترکیب عجایب نقش‌ها (جمع آوردن صفت برای موصوف جمع) به پیروی از ادبیات عرب، در زبان فارسی پیشینیان رواج داشته است. امروزه این شیوه رایج نیست و به‌جای آن می‌گوییم: نقش‌های عجیب. / «ت» در «رویت»: مضاف‌الیه / فروغ: مفعول (اهمیت املائی دارد).

قلمرو ادبی: جناس ناهمسان: روی، سوی / روی: مجاز از آفریده‌های خداوند / نقش: استعاره از گیاهان / خاک: مجاز از زمین.

قلمرو فکری: معنی: وقتی روشنی و پرتو چهره‌ات بر روی خاک می‌افتد، آنگاه بر خاک، پدیده‌های شگفت‌انگیزی از گل و گیاه به وجود می‌آید.

مفهوم: زیبایی آفرینش از پرتو جمال الهی است.

۷ گل از شوق تو خندان در بهار است / از آتش رنگ‌های بی‌شمار است

قلمرو زبانی: از آتش: به‌خاطر همین، به این سبب. / رنگ‌های بی‌شمار: گروه نهادی / بی‌شمار: صفت / «ش» در «آتش»:

متمم (به این دلیل برای او، رنگ‌های بی‌شماری وجود دارد).^۱ / است: فعل غیراسنادی به معنی «وجود دارد».

قلمرو ادبی: گل: تشخیص (چون خندان است) / خندان بودن گل: کنایه از شکفته شدن / مراعات نظیر: گل، بهار. / آرایه

حُسن تعلیل: شاعر در خیالات خود، دلیل شکفته شدن گل‌های رنگارنگ در فصل بهار را به‌خاطر علاقه و شوق دیدار خداوند می‌داند. (در مورد آرایه حُسن تعلیل در درس سوم همین کتاب خواهید خواند.)

قلمرو فکری: معنی: گل از علاقه و شوق دیدار تو، در فصل بهار می‌شکفتد و خندان است؛ به‌خاطر همین است که در فصل

بهار، گل‌های رنگارنگ بسیاری شکفته می‌شود.

مفهوم: عشق به خداوند، سبب زیبایی آفریده‌های هستی است.

۸ هر آن وصفی که گویم، بیش از آنی / یقین دانم که بی‌شک، جانِ جانی

قلمرو زبانی: یقین: یقیناً، بی‌گمان / جانِ جان: جوهره و اصل هر چیز. / آن: مسند / «ی» در «آنی، جانی»، «ی» اسنادی به

معنی فعل «هستی» است.

قلمرو ادبی: واج‌آرایی صامت «ن» در مصرع دوم / جناس ناهمسان: آن، جان.

قلمرو فکری: معنی: خداوندا، هرچقدر تو را وصف کنم، اما باز می‌دانم که از وصف من بالاتر هستی، مطمئن هستم تو تمام

وجود مرا در بر گرفته‌ای.

مفهوم: نمی‌توان خدا را وصف کرد و او اساس انسانیت است.

* ارتباط:

- کجا وصف تو دانا کرد ادراک
- وصفش چه کنی که هرچه گویی
- که عاجز اوفتاد اندر کف خاک
- گویند مگو که بیش از آن است

۹ نمی‌دانم، نمی‌دانم، الهی / تو دانی و تو دانی، آنچه خواهی

قلمرو زبانی: الهی: منادا (شبه جمله) / بیت شش جمله است.

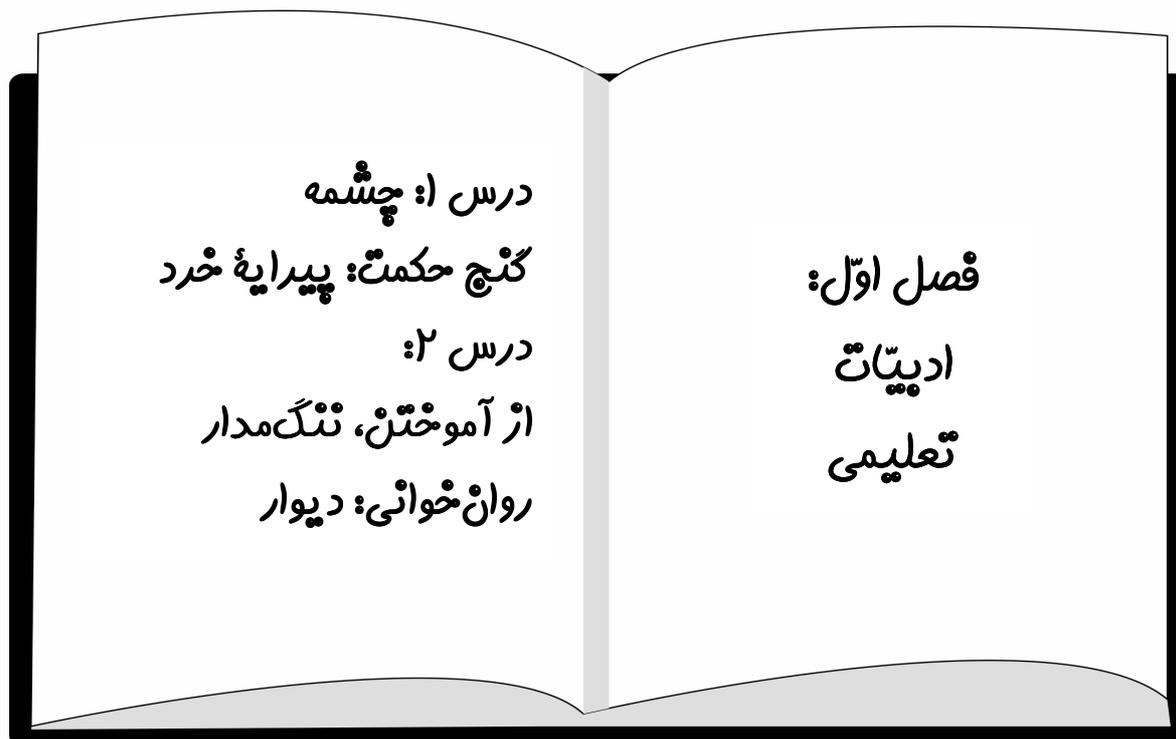
قلمرو ادبی: واژه‌آرایی (تکرار): نمی‌دانم، تو دانی / واج‌آرایی صامت «ن» و مصوت «ا» و مصوت «ی» / تضاد: نمی‌دانم، دانی.

قلمرو فکری: معنی: خداوندا، من در مورد مقام و جایگاه بلند تو هیچ چیز نمی‌دانم. تنها خودت می‌دانی که چگونه باید

وصف کرد.

مفهوم: ما از هیچ چیز آگاهی نداریم و خداوند، دانای واقعی است.

۱. بعضی از صاحب‌نظران، نقش دستوری «ش» را مضاف‌الیه می‌دانند.



تحلیل فصل و گونه‌شناسی:

ادبیات تعلیمی

در این فصل، متن‌هایی را می‌خوانیم که در آنها شاعر یا نویسنده خواسته است موضوع و مفهومی رفتاری، اخلاقی یا مسئله‌ای اجتماعی و پندآموز را به شیوه‌ی اندرز بازگو کند؛ برای این کار از داستان یا حکایت در قالب شعر و نثر بهره گرفته است؛ به این گونه آثار ادبی، «ادبیات تعلیمی» می‌گویند.

اثر تعلیمی، اثری است که با هدف آموزش و تعلیم، موضوع‌هایی از حکمت، اخلاق، مذهب یا دانشی از معارف بشری را بیان می‌کند. آثار تعلیمی می‌توانند تخیلی - ادبی باشند تا مسئله‌ای را به صورت روایی یا نمایشی با جذابیت بیشتر ارائه دهند. از این گونه آثار ادبی، به ویژه در کتاب‌های درسی و ادبیات کودک و نوجوان بهره می‌گیرند.

آثار ادبیات تعلیمی: بسیاری از شاهکارهای ادبی مانند قابوس‌نامه، کلیله و دمنه، گلستان، بوستان، مثنوی معنوی و برخی آثار طنز، جنبه‌ی تعلیمی دارند.



درس اول: «چشمه»

قالب شعر: مثنوی نوع ادبی: تعلیمی محتوا: دوری از غرور لحن خواندن: روایی - داستانی
شاعر: نیما یوشیج (علی اسفندیاری)

۱) گشت یکی چشمه ز سنگی جدا / غلغله زن، چهره نما، تیزپا

قلمرو زبانی: غلغله زن: شور و غوغاکنان / تیزپا: تندرو، تیزرو. / گشت: فعل اسنادی / یکی چشمه: نهاد / سنگی: متمم / جدا: مسند / غلغله زن، چهره نما، تیزپا: فید. / رابطه تناسب: چشمه، سنگ. / واژه «غلغله زن» اهمیت املائی دارد.
قلمرو ادبی: چشمه: نماد انسان‌های کوچک، مغرور و خودشیفته / چهره نما: کنایه از جلوه‌گری / تیزپا: کنایه از پرسرعت، باشتاب / سنگ: نماد افراد ایستا، خنثی / مصرع دوم، تشخیص (چشمه چهره نما و تیزپا).
قلمرو فکری: معنی: چشمه‌ای از دل سنگ جوشید و جاری شد. این چشمه پرشور و غوغاکنان و زلال و شفاف و به‌سرعت می‌گذشت.

۲) گه به دهان، بر زده کف چون صدف / گاه چو تیری که رود بر هدف

قلمرو زبانی: چون، چو: حرف اضافه / صدف، تیر: متمم.
قلمرو ادبی: چشمه: تشخیص و استعاره (چشمه دهان دارد). / تشبیه: ۱- چشمه (مشبه)، چون (ادات تشبیه)، صدف (مشبه‌به)، کف به دهان داشتن (وجه‌شبهه). ۲- چشمه (مشبه)، چو (ادات تشبیه)، تیر (مشبه‌به)، بر هدف رفتن (وجه‌شبهه). / مراعات نظیر: کف، دهان. / واج‌آرایی: صامت «د»، «ر». / جناس ناهمسان: صدف، هدف. / کف بر دهان زدن: کنایه از خشمگین شدن، مستی و نشاط و نیرومندی.
قلمرو فکری: معنی: گاهی همانند صدف، کف بر دهانش دیده می‌شد و گاهی همانند تیری به تندی حرکت می‌کرد تا به هدف خود برسد.
مفهوم: بیان حالات عبور جریان آب چشمه ناشی از غرور و خودپسندی.

۳) گفت: درین معرکه، یکتا منم / تاج سر گلبن و صحرا، منم

قلمرو زبانی: معرکه: میدان جنگ، جای نبرد / یکتا: بی‌مانند، بی‌نظیر، تنها / گلبن: بوته یا درخت گل، به‌ویژه بوته گل سرخ. / من: نهاد / یکتا: مسند / «م» در «منم» کوتاه شده فعل اسنادی «هستم».
قلمرو ادبی: معرکه: استعاره از دنیا / گلبن: تشخیص و استعاره (سر گلبن) / تاج سر بودن: کنایه از سرور و بزرگ بودن / مراعات نظیر: «گلبن، صحرا»، «تاج، سر». / واژه‌های «معرکه، صحرا» اهمیت املائی دارد.
قلمرو فکری: معنی: چشمه گفت: در این دنیا، من بی‌مانند و بی‌نظیر هستم و سرور گل و صحرا و سبب زیبایی‌شان هستم.
مفهوم: اشاره به غرور و خودستایی چشمه.

* ارتباط:

● بر راستی بال نظر کرد و چنین گفت امروز همه روی جهان زیر پر ماست

۴ چون بدوم، سبزه در آغوش من بوسه زند بر سر و بر دوش من

قلمرو ادبی: چشمه: تشخیص (چشمه آغوش، سر و دوش دارد) / سبزه: تشخیص (سبزه بوسه می‌زند) / بوسه زدن: کنایه از احترام گذاشتن. / جناس ناهمسان: بر، سر. / مراعات نظیر: آغوش، سر، دوش.

* **توجه:** حروف اضافه نمی‌توانند با هم جناس بسازند. مثلاً در این بیت، «در» و «بر» را نمی‌توانیم جناس بگیریم. اما اگر یکی از واژه‌ها حرف اضافه بود و دیگری اسم یا صفت بود، می‌توانیم جناس بگیریم؛ مثل: بر، سر.

قلمرو فکری: معنی: وقتی جاری می‌شوم، سبزه مرا با تمام وجود می‌پذیرد و به آغوش می‌کشد و از شدت خوشحالی مرا می‌بوسد.

مفهوم: اشاره به غرور و خودستایی چشمه.

۵ چون بگشایم ز سر مو، شکن ماه ببیند رخ خود را به من

قلمرو زبانی: شکن: پیچ و خم زلف / رخ: چهره، گونه. / شکن، رخ: مفعول.

قلمرو ادبی: چشمه: تشخیص و استعاره (چشمه مو دارد) / ماه: تشخیص و استعاره (ماه صورت دارد) / ماه نماد زیبایی. / مراعات نظیر: مو، سر، شکن، رخ. / شکن از سر موی گشادن: کنایه از گشودن پیچ و شکن زلف و نمایان کردن چهره، آرام و صاف و زلال شدن. / شکن: استعاره از موج / مو: استعاره از آب چشمه.

قلمرو فکری: معنی: وقتی پیچ و خم زلف خود را باز می‌کنم و صاف و آرام می‌شوم، آن قدر شفاف هستم که ماه چهره خود را در من می‌بیند.

مفهوم: اشاره به غرور چشمه.

۶ قطره باران که در افتد به خاک زو بدمد بس گهر تابناک

قلمرو زبانی: بدمد: بروید / گهر: گوهر، از سنگ‌های قیمتی / تابناک: روشن، درخشان. / گهر تابناک: ترکیب وصفی.

قلمرو ادبی: خاک: مجاز از زمین / گهر: استعاره از سبزه‌ها و گل‌های رنگارنگ.

قلمرو فکری: معنی: قطره بارانی که بر زمین می‌افتد و گیاهان و سبزه‌های زیادی از آن می‌روید... (معنی این بیت با بیت بعدی کامل می‌شود. اصطلاحاً به این گونه ابیات، موقوف‌المعانی می‌گویند).

۷ در بر من، ره چو به پایان برَد از خجلی سر به گریبان برد

قلمرو زبانی: خجلی: شرمندگی، شرمساری / گریبان: یقه.

قلمرو ادبی: سر به گریبان بردن: کنایه از خموشی گزیدن. کنار کشیدن و شرمندگی / قطره باران: تشخیص و استعاره (قطره باران شرمنده می‌شود) / جناس ناهمسان: بر، سر / مراعات نظیر: بر، سر، گریبان.

قلمرو فکری: معنی: وقتی در پایان سفر خود به من می‌رسد، از شدت شرمندگی، سرش را به پایین می‌اندازد.

مفهوم: اشاره دارد به غرور و خودستایی چشمه.

۸ ابر ز من، حامل سرمایه شد / باغ ز من صاحب پیرایه شد

قلمرو زبانی: حامل: حمل کننده، نگاه دارنده / پیرایه: زیور و زینت. / عامل سرمایه، صاحب پیرایه: ترکیب‌های اضافی. / واژه «حامل» اهمیت املائی دارد.

قلمرو ادبی: سرمایه: ابر: استعاره از بخار آبی که به آسمان می‌رود و تبدیل به باران می‌شود. / باغ: تشخیص و استعاره (باغ، صاحب پیرایه شد). / پیرایه: استعاره از گل و سبزه.

قلمرو فکری: معنی: به‌خاطر وجود من، ابر در آسمان با قطره‌های باران پُر بار شد و باغ به‌خاطر من با گل و سبزه زینت داده شد.

مفهوم: اشاره دارد به غرور و خودستایی چشمه.

۹ گل به همه رنگ و برازندگی می‌کند از پرتو من زندگی

قلمرو زبانی: برازندگی: شایستگی، لیاقت / پرتو: فروغ و روشنایی، بازتاب نور، اثر.

قلمرو ادبی: از پرتو من زندگی می‌کند: کنایه از نیازمند او بودن / واج آرایی صامت «گ» / گل: تشخیص (زندگی می‌کند).

قلمرو فکری: معنی: رنگارنگی و شایستگی گل به‌خاطر روشنایی وجود من است.

مفهوم: اشاره دارد به خودستایی و غرور چشمه.

۱۰ در بُن این پرده نیلوفری کیست کند با چو منی همسری؟

قلمرو زبانی: بن: بنیاد، ریشه، پایه، اساس. / نیلوفری: صفت نسبی، منسوب به نیلوفر، به رنگ نیلوفر، لاجوردی، در متن درس، مقصود از «پرده نیلوفری»، آسمان لاجوردی است. / همسری: رقابت و برابری.

قلمرو ادبی: پرده نیلوفری: استعاره از آسمان آبی. / همسری کردن: کنایه از برابری کردن، مقابله و رویارویی. / مصرع دوم: استفهام انکاری، کسی با من برابری نمی‌کند.

قلمرو فکری: معنی: هیچ‌کس در این دنیا با من نمی‌تواند خود را برابر کند و مثل من باشد.

مفهوم: اشاره دارد به خودستایی و غرور چشمه.

۱۱ زین نَمَط آن مست شده از غرور / رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور

قلمرو زبانی: نَمَط: روش، طریقه؛ زین نمط: بدین ترتیب / مبدأ: آغاز، اول و نخستین هر چیزی. / واژه‌های «نمط، مبدأ» اهمیت املائی دارند.

قلمرو ادبی: چشمه: تشخیص و استعاره (چشمه مست شده از غرور).

قلمرو فکری: معنی: آن چشمه درحالی که از شدت غرور، از خودبی خود شده بود، به همین شیوه به راه خود ادامه داد و از سرچشمه اصلی خود کمی دور شد... (این بیت با بیت بعد، موقوف‌المعانی است).

* ارتباط:

● مانده ز مقصد اصلی دور آگنده دماغ ز باد غرور

۱۲ دید یکی بحر خروشنده‌ای سهمگنی، نادره جوشنده‌ای

قلمرو زبانی: بحر: دریا / خروشیدن: فریاد کشیدن، بانگ برزدن / سهمگن: سهمگین، ترسناک، ترس آور. / نادره: بی‌همتا، شگفت‌آور / جوشیدن: فوران کردن آب از زمین. / بحر: مفعول / چشمه: نهاد (محدوف) / واژه‌های «بحر، سهمگن» اهمیت املائی دارند.

قلمرو ادبی: بحر (دریا): نماد انسان‌های بزرگ‌منش / واج‌آرایی صامت «ن».

قلمرو فکری: معنی: چشمه ناگهان دریایی دید که صدای موج‌هایش سبب ترس می‌شد، بی‌مانند و جوشان بود.

۱۳ نعره برآورده، فلک کرده کر دیده سیه کرده، شده زهره در

قلمرو زبانی: فلک: آسمان، روزگار / دیده: چشم / زهره: کیسهٔ صفرا / زهره‌دری کردن: ایجاد ترس و وحشت کردن. / واژه‌های «نعره، زهره» اهمیت املائی دارد.

قلمرو ادبی: دریا: تشخیص و استعاره (نعره برآوردن، دیده سیه کردن و زهره‌در شدن دریا). / فلک: تشخیص و استعاره (کر شدن فلک). / گوش فلک کر کردن: کنایه از صدای بلند. / دیده سیه کردن: کنایه از خشمگین شدن، حالت عصبانیت به خود گرفتن. نگریستن. / زهره‌در شدن: کنایه از ایجاد وحشت، سبب ترس شدن.

قلمرو فکری: معنی: دریا با موج‌هایش، صدای بلند و ترسناکی سر کرده بود؛ به‌طوری که گوش آسمان را کر می‌کرد و نگاه خشم‌آلودش سبب ترس و وحشت چشمه شده بود. مفهوم: چشمه از طوفانی بودن دریا و بزرگی دریا ترسیده بود.

۱۴ راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل، یله

قلمرو زبانی: راست: دقیقاً / یله: رها، آزاد / یله دادن تن: لمیدن، تکیه دادن به چیزی، به نحوی که بدن در حال استراحت کامل قرار گیرد. / راست: قید / نقش «ش» در «تنش»: مضاف‌الیه.

قلمرو ادبی: تشبیه: دریا (مشبه) مانند (ادات تشبیه) زلزله (مشبه‌به) یله دادن (وجه شبه) / دریا: تشخیص و استعاره (دریا، تنش را یله کرده بود). / واژه‌آرایی (تکرار): تن.

قلمرو فکری: معنی: دریا دقیقاً مانند زلزله، تکان‌های شدیدی داشت و امواجش را بر تن ساحل رها کرده بود. مفهوم: اشاره به شکوه و هیبت دریا.

۱۵ چشمه کوچک چو به آنجا رسید وان همه هنگامه دریا بدید

قلمرو زبانی: هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی / آن همه: ترکیب وصفی / هنگامه دریا: ترکیب اضافی / آن همه هنگامه دریا: گروه مفعولی (هنگامه: هستهٔ گروه اسمی).

قلمرو ادبی: دریا: تشخیص و استعاره (دریا، هنگامه دارد). / مراعات نظیر: دریا، چشمه.

قلمرو فکری: معنی: وقتی چشمه کوچک به دریا رسید و بانگ و فریاد دریا را شنید... (این بیت، با بیت بعدی موقوف‌المعانی است).

۱۶ خواست کزان ورطه، قدم در کشد / خویشتن از حادثه برتر کشد

قلمرو زبانی: ورطه: گرداب، گودال، مهلکه، گرفتاری / قدم در کشیدن: عقب‌نشینی کردن. / واژه‌های «خواست، ورطه، حادثه» اهمیت املائی دارد.

قلمرو ادبی: قدم در کشیدن: کنایه از خود را نجات دادن / برتر کشیدن: کنایه از رهانیدن / چشمه: تشخیص و استعاره (چشمه خواست قدم در بکشد و خود را برتر کشد).

قلمرو فکری: معنی: تصمیم گرفت که از آن‌جا خطرناک عقب‌نشینی کند و خودش را از این خطر نجات دهد.

۱۷ لیک چنان خیره و خاموش ماند / کز همه شیرین‌سخنی، گوش ماند

قلمرو زبانی: خیره: سرگشته، حیران، فرومانده. / چنان: قید / خیره، خاموش: گروه مسندی.

قلمرو ادبی: چشمه: تشخیص و استعاره (چشمه خیره و خاموش ماند. چشمه شیرین‌سخن بود). / شیرین‌سخنی: حس‌آمیزی / خاموش: مجاز از ساکت / گوش: مجاز از شنیدن.

قلمرو فکری: معنی: اما (در برابر بزرگی دریا) بسیار شگفت‌زده شد و به‌جای اینکه به سخنان شیرین خود ادامه دهد، سکوت کرد و به صدای دریا گوش داد.



شیوه بیان جمله:



۱- شیوه عادی: در شیوه عادی اصل بر این است که نهاد همه جمله‌ها در ابتدا و فعل در پایان قرار بگیرد و سایر اجزای جمله مانند متمم، مفعول و مسند در جایگاه معمول خود (بین نهاد و فعل)، طبق زبان معیار واقع شوند.

نمونه:

ابر ز من، حامل سرمایه شد / باغ ز من صاحب پیرایه شد

در این نمونه، ابر (در مصرع اول) و باغ (در مصرع دوم) نهاد جمله هستند و فعل (شد) در هر دو مصرع در پایان آمده است. بنابراین شیوه بیان جمله، عادی است.

۲- شیوه بلاغی: در این شیوه، اجزای کلام برای تأثیر بیشتر سخن یا ایجاد وزن و آهنگ، بنا بر تشخیص نویسنده یا شاعر جابه‌جا شده است تا شیوایی و رسایی سخن بیشتر شود.

نمونه:

چون بگشایم ز سر مو، شکن / ماه ببیند رخ خود را به من

که اگر بخواهیم براساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، این بیت را مرتب کنیم به‌گونه زیر می‌شود:

چون از سر مو شکن بگشایم، ماه رخ خود را در من ببیند.

* **توجه:** جابه‌جایی ضمیر، رای فک اضافه، تقدم و تأخر اجزای جمله، فاصله انداختن بین موصوف و صفت، فاصله انداختن بین اجزای فعل زیرمجموعه شیوه بلاغی هستند.

دانش ادبی

آرایه جان بخشی (تشخیص): گاهی شاعران و نویسندگان برای زیبا کردن سخن خود، ویژگی‌های انسان را به غیرانسان نسبت می‌دهند؛ یعنی به غیرانسان، شخصیت انسانی می‌دهند. نام این آرایه، آرایه «شخصیت بخشی» یا «جان بخشی» یا «تشخیص» است.

نمونه:

چون بگشایم ز سر مو، شکن ماه ببیند رخ خود را به من

در این نمونه، چشمه به انسانی مانند شده است که موهای پرپیچ و خمی دارد و ماه نیز مانند انسانی چهره‌اش را در آب می‌بیند. پس در این بیت، چشمه و ماه، آرایه تشخیص دارند.

آرایه تشبیه: تشبیه یعنی مانند کردن دو چیز به یکدیگر. در هر تشبیه میان آنچه تشبیه می‌شود و آنچه بدان تشبیه می‌کنیم، شباهت‌ها و مشترکاتی وجود دارد.

نمونه: ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد

در هر تشبیه چهار رکن وجود دارد:

۱- **مُشَبَّه (رکن اول):** چیزی یا کسی که به چیز دیگر تشبیه می‌شود.

۲- **مُشَبَّه بَه (رکن دوم):** چیزی یا کسی که مُشَبَّه (رکن اول) به آن تشبیه می‌شود.

۳- **وَجْه شَبْه (رکن سوم):** ویژگی مشترک بین مُشَبَّه و مُشَبَّه بَه را نشان می‌دهد.

۴- **ادات تشبیه (رکن چهارم):** کلماتی که مُشَبَّه را به مُشَبَّه بَه پیوند می‌دهد و نشان‌دهنده شباهت است. کلماتی مانند «مثل، همانند، به‌سان، به کردار، چون (به معنی مثل)، هم‌چون و...»

اکنون چهار رکن تشبیه را در مصرع «ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد» نشان می‌دهیم:

ایام گل	چو (به معنی مثل)	عمر	به رفتن شتاب کرد
مُشَبَّه (رکن اول)	ادات تشبیه (رکن چهارم)	مُشَبَّه بَه (رکن دوم)	وجه شبه (رکن سوم)

آرایه مجاز: هر واژه امکان دارد در معنای حقیقی و یا معنای غیرحقیقی به کار رود. به معنای حقیقی واژه، «حقیقت» و به معنای غیرحقیقی آن، «مجاز» می‌گویند. «حقیقت»، اولین و رایج‌ترین معنایی است که از یک واژه به ذهن می‌رسد. «مجاز» به کار رفتن واژه‌ای است در معنی غیرحقیقی؛ به شرط آنکه میان معنای حقیقی و معنای غیرحقیقی واژه، ارتباط و پیوندی برقرار باشد.

به این نمونه‌ها توجه کنید:

□ شیر سلطان جنگل است. □ شیر، مغرورانه به میدان رفت.

در نمونه اول، شیر در معنی حقیقی خود به کار رفته است و منظور حیوانی است که در جنگل زندگی می‌کند. اما در نمونه دوم، شیر به معنی حقیقی خود نیست. بلکه منظور انسانی است که همانند شیر، شجاع و قوی است. از کجا متوجه می‌شویم که «شیر» در جمله دوم در معنی حقیقی خود به کار نرفته است؟ از واژه «مغرورانه». کاربرد این واژه ما را راهنمایی می‌کند که «شیر» را در جمله دوم به معنی حقیقی نگیریم. زیرا «غرور» تنها ویژگی انسان است.

□ معلّم وارد کلاس شد. □ کلاس تعجب کرد.

«کلاس» در جمله اول در معنی حقیقی خودش به کار رفته، اما در جمله دوم در معنی حقیقی خود به کار نرفته است و به معنی «بچه‌های کلاس» است.

می‌دانید چرا؟

در نمونه‌های آورده شده «شیر» در جمله «شیر مغرورانه به میدان رفت» و «کلاس» در جمله «کلاس تعجب کرد» مجاز است. شیر مجاز از انسان شجاع و کلاس مجاز از دانش‌آموزان کلاس.

نمونه: پشت دیوار آنچه گویی، هوش دار تا نباشد در پس دیوار، گوش سعدی
«گوش» اندام شنوایی است و در این معنا «حقیقت» است و نمی‌تواند در پس دیوار بیاید.
شاعر در این بیت، به مفهوم «مجازی» گوش، یعنی «انسان سخن‌چین» تأکید دارد.

(بررسی شعر متن پژوهی)

قلمرو زبانی: هوش‌دار: آگاه باش، مراقب باش / پس: پشت / بیت، سه جمله است.

قلمرو ادبی: واج‌آرایی صامت «ش» / جناس ناهمسان: هوش، گوش / گوش: مجاز از انسان سخن‌چین / واژه‌آرایی (تکرار): دیوار / این بیت به صورت ضرب‌المثل به کار می‌رود و یادآور ضرب‌المثل «دیوار موش دارد، موش هم گوش دارد» هم هست.

قلمرو فکری: معنی: در پشت دیوار وقتی سخن می‌گویی، حواست را جمع کن؛ زیرا ممکن است در آنجا یک سخن‌چین باشد. (و دزدکی به حرف‌هایت گوش بدهد).
مفهوم: مراقب سخن گفتنت باش.

نمونه: ما را سرِ باغ و بوستان نیست هر جا که تویی تفرّج آن جاست سعدی

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت فتنه‌انگیز جهان نرگس جادوی تو بود حافظ

در بیت اول، واژه «سر» در مفهوم مجازی «قصد و اندیشه» به کار رفته است. «سر» محل و جایگاه اندیشه است. در بیت دوم، مقصود شاعر از واژه «نرگس» معنایی غیرحقیقی، یعنی «چشم» است. آنچه که «گل نرگس» و «چشم» را به هم می‌پیوندد و اجازه می‌دهد تا یکی به جای دیگری به کار رود، «شابهت» میان آن دو است. به این نوع مجاز، در اصطلاح ادبی «استعاره» می‌گویند؛ در درس پنجم، با آن بیشتر آشنا خواهید شد.

(بررسی شعر متن پژوهی)

ما را سرِ باغ و بوستان نیست هر جا که تویی تفرّج آن جاست

قلمرو زبانی: تفرّج: گشت‌وگذار، گردش، تفریح، تماشا / تو: نهاد / «ی» در «تویی» به معنی «هستی یا وجود داری»: فعل غیراسنادی / واژه «تفرّج» اهمیت املائی دارد.

قلمرو ادبی: سر: مجاز از قصد، اندیشه / واج‌آرایی صامت «س».

قلمرو فکری: معنی: ما به فکر گشت‌وگذار در طبیعت زیبا نیستیم. زیرا هر جا که تو باشی، در آن جا به ما خوش می‌گذرد.
مفهوم: عاشق فقط در کنار معشوق از زندگی لذت می‌برد.

(بررسی شعر متن پژوهی)

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت فتنه‌انگیز جهان نرگس جادوی تو بود

قلمرو زبانی: عالم: جهان / فتنه‌انگیز: دلربا، آشوبگر / شور و شر: فتنه و غوغا، جار و جنجال، جنگ و ستیز / عالم: نهاد / هیچ: قید.

قلمرو ادبی: نرگس: مجاز و استعاره (مصرّحه) از چشم / عالم: استعاره (مکنیه)، تشخیص (عالم، خبر نداشت). / عالم: مجاز از مردم جهان / نرگس: نماد چشم زیبا / واج‌آرایی صامت «ش، ر» / مصراع دوم، واج‌آرایی مصوّت کسره.

قلمرو فکری: معنی: مردم جهان از جار و جنجال عشق خبر نداشتند. چشمان جادوگر تو، این آشوب و فتنه را در جهان ایجاد کرد.

مفهوم: توصیف زیبایی و فتنه‌انگیزی چشمان معشوق.

آرایه کنایه:

کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است. هرگاه بخواهیم دربارهٔ مطلبی، به‌طور غیرمستقیم صحبت کنیم و دربارهٔ امری پوشیده سخن بگوییم، از «کنایه» بهره می‌گیریم.

هنوز از دهن بوی شیر آیدش همی رای شمشیر و تیر آیدش

«از دهن بوی شیر آمدن»، کنایه از کودک بودن است.

می‌دانیم که غذای اصلی کودکان، شیر است. البته منظور شاعر هرگز آن نیست که اگر دهان او را بو کنیم، بوی شیر می‌دهد، بلکه می‌خواهد به‌طور غیرمستقیم و پوشیده به ما بگوید که او کودک است.

«کنایه» سخنی است که دو مفهوم دور و نزدیک دارد و مقصود گوینده، معنای دور آن است؛ **نمونه:**

مثل یک چشم برهم زدن رفت بال در بال گنجشک، یک سال

معنی نزدیک: پلک چشم را یک‌بار روی هم گذاشتن

کنایه: یک چشم برهم زدن

معنی دور: بسیار سریع و خیلی زود

در بر من ره چو به پایان برد از خجلی سر به گریبان برد

معنی نزدیک: سرش را پایین آورد تا نزدیکی یقه

کنایه: سر به گریبان بردن

معنی دور: شرمندگی شدن

نماد:

«نماد» به معنی «نشانه» است. گاهی نویسندگان و شاعران در دنیای خیال خود، به پدیده‌های هستی، شخصیت‌های انسانی می‌دهند و به‌صورت رمزی و نمادین، سخن و پیام خود را می‌گویند.

این نویسندگان و شاعران با استفاده از تخیل و آوردن شخصیت‌های غیرانسانی، ذهن ما را وا می‌دارند تا شبیه آنها را در جامعه و اطراف خود پیدا کنیم.

از دیرباز در ادبیات فارسی هر یک از عناصر طبیعت، نماد و نشانهٔ چیزی بود؛ برای نمونه درخت، نماد (نشانهٔ) ایستادگی و

گل لاله، نماد (نشانهٔ) شهید؛ **نمونه:**

بیا ای دل از این جا پر بگیریم سراغ از لالهٔ پرپر بگیریم

با توجه به توضیحات داده شده، «لاله» نماد شهید است که به‌جای این واژه در ادبیات فارسی به‌کار گرفته می‌شود.

آرایهٔ حس آمیزی:

آمیختن دو یا چند حس و یا یک حس با پدیده‌ای ذهنی (انتزاعی) در کلام را «حس آمیزی» می‌گویند.

نمونهٔ ۱: «حرف‌هایم مثل یک تکه چمن روشن بود»

در این نمونه، سپهری از «روشن بودن حرف» سخن گفته است. «روشن بودن» امری دیدنی و «حرف»، شنیدنی است.

شاعر در این مصراع، دو حس بینایی و شنوایی را با هم آمیخته است.

(بررسی شعر متن پژوهی)

«حرف‌هایم مثل یک تگه چمن روشن بود»

قلمرو زبانی: حرف‌هایم: نهاد / مثل: حرف اضافه / یک تگه چمن: گروه متمم / روشن: مسند.**قلمرو ادبی:** حرف: مجاز از سخن / تشبیه: حرف‌هایم: مشبه / مثل: ادات تشبیه / تگه چمن: مشبه به / روشن بودن: وجه شبهه /

حس آمیزی: روشن بودن حرف / حرفی که روشن است: کنایه از سخن بدون ابهام، سخن ساده.

قلمرو فکری: معنی: سخنانم ساده و بدون ابهام و پیچیدگی بود.**نمونه ۲: نگاه تلخ**

همان‌طور که می‌دانیم، نگاه از طریق «حسّ بینایی» اتفاق می‌افتد و «تلخ» از طریق حسّ چشایی درک می‌شود. در واقع نگاه (حسّ بینایی) با تلخ (حسّ چشایی) در هم آمیخته شده و این کاربرد، سبب شده که بر زیبایی سخن ما افزوده شود.

تا بشنوی بوی زمستانی که در باغ رخنه کرده است.

نمونه ۳: «شنیدن بو»؛ «بو» از طریق حسّ بویایی درک می‌شود، اما در این‌جا شاعر می‌خواهد «بو» را از طریق شنیدن (حسّ شنوایی) به خواننده انتقال دهد.**کارگاه متن پژوهی****قلمرو زبانی:**

۱- معنای واژه‌های مشخص شده را با معادل امروزی آنها مقایسه کنید:

در بن این پرده نیلوفری کیست کند با چو منی همسری؟

همسری در این بیت به معنی «برابری» و «مقابله و روبرویی» است و امروزه به معنی «ازدواج» به‌کار می‌رود.

راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل یله

راست، در این بیت به معنی «دقیقاً و درست» است و امروزه به معنی «سخن درست یا سمت راست» است.

۲- بیت زیر را براساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مرتب کنید.

«گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزپا»

ترتیب اجزای جمله: یک چشمه، غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزپا، از سنگی جدا شد. (نهاد، قید، متمم، مسند، فعل)

قلمرو ادبی:

۱- هریک از بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

الف) چون بگشایم ز سر مو، شکن ماه ببیند رخ خود را به من

- چشمه: تشخیص و استعاره / ماه: تشخیص و استعاره / ماه: نماد زیبایی / مراعات نظیر: مو، سر، شکن، رخ / شکن از سر موی گشادن: کنایه از گشودن پیچ و شکن زلف و نمایان کردن چهره. / شکن: استعاره از موج / مو: استعاره از آب چشمه.

ب) گه به دهان، بر زده کف، چون صدف گاه چو تیری که رود بر هدف

- چشمه: تشخیص و استعاره / تشبیه: چشمه چون صدف کف به دهان دارد. / تشبیه: چشمه چو تیر بر هدف می‌رود / مراعات نظیر: کف، دهان / واج آرایه صامت «د» و «ر» / جناس ناهمسان: صدف، هدف / کف بر دهان زدن: کنایه از خشمگین شدن، مستی و نشاط.

۲- با توجه به شعر نیما، «چشمه» نماد چه کسانی است؟

چشمه نماد انسان‌های مغرور و خودستا است که خودشان را برتر از همه می‌بینند.

۳- نمونه‌ای از کاربرد آرایهٔ حس آمیزی را در سرودهٔ نیما بیابید.

شیرین سخنی: حس آمیزی. (شیرین: حس چشایی / سخن: حس شنوایی.)

(توجه: آرایهٔ حس آمیزی در بخش دانش ادبی همین درس توضیح داده شده است.)

۴- در شعر درس، دو نمونه مجاز بیابید و مفهوم هریک را بنویسید.

«قطرهٔ باران که در افتد به خاک / زو بدمد بس گهر تابناک»

گهر تابناک: مجاز (استعاره) از سبزه‌ها و گل‌های رنگارنگ

«لیک چنان خیره و خاموش ماند / کز همه شیرین سخنی، گوش ماند»

«گوش» مجاز از شنیدن.

قلمرو فکری:

۱- پس از رسیدن به دریا، چه تغییری در نگرش و نحوهٔ تفکر «چشمه» ایجاد شد؟

چشمه قبل از رسیدن به دریا، بسیار خودخواه بود. اما پس از رسیدن به دریا و دیدن بزرگی دریا، دست از خودخواهی‌اش برداشت و فهمید که برتر از او هم هست و سکوت کرد.

۲- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

«نعره برآورده، فلک کرده کر دیده سیه کرده، شده زهره در»

دریا با موج‌هایش، صداهاى بلند و ترسناکی سر کرده بود، به طوری که گوش آسمان را کر می‌کرد و نگاهش سبب ترس و وحشت چشمه شده بود. (چشمه از طوفانی بودن دریا و بزرگی دریا ترسیده بود.)

۳- سرودهٔ زیر از سعدی است، محتوای آن را با شعر نیما مقایسه کنید:

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید

که جایی که دریاست من کیستم؟ گر او هست حقاً که من نیستم

چو خود را به چشم حقارت بدید صدف در کنارش به جان پرورید

بلندی از آن یافت کاو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد

قالب هردو شعر، مثنوی است و موضوع آنها، پرهیز از غرور و خودبینی است.

در شعر سعدی، قطرهٔ باران نشانهٔ فروتنی است و به خاطر همین فروتنی، به مروارید ارزشمندی تبدیل می‌شود. اما چشمه در شعر نیما، نماد خودخواهی است و به خاطر غرورش شرمنده می‌شود و در دریا گم می‌گردد.

(بررسی شعر متن پژوهی)

«یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید»

قلمرو زبانی: خجل: خجالت‌زده، شرمنده / یکی قطره باران: گروه نهادی (یکی: وابستهٔ پیشین، صفت شمارشی / قطره: هسته، نهاد / باران: وابستهٔ پسین، مضاف‌الیه) / پهنای دریا: گروه مفعولی.

قلمرو ادبی: این شعر در قالب مثنوی سروده شده است. / تضاد: قطره باران، دریا / مراعات نظیر: قطره، باران، دریا، ابر / قطرهٔ باران: استعاره و تشخیص (قطرهٔ باران خجل شد). / قطره باران: نماد فروتنی / دریا: نماد بزرگی.

قلمرو فکری: معنی: قطرهٔ باران از ابری چکید و وقتی که بزرگی دریا را دید، از کوچکی خود شرمنده شد.

مفهوم: اشاره دارد به فروتنی و تواضع.

«که جایی که دریاست من کیستم گر او هست حقاً که من نیستم»

قلمرو زبانی: حقاً: قید / مرجع ضمیر «من»: قطرهٔ باران / مرجع ضمیر «او»: دریا / فعل «ست» در «دریاست» به معنی

«وجود داشتن» و فعل «نیستم» به معنی «وجود نداشتن»: فعل غیراسنادی / فعل «کیستم»: فعل اسنادی (ضمیر پیوستهٔ

«م» یا «من»: نهاد / کی (که): مسند / آستم: فعل اسنادی.)

قلمرو ادبی: واژه‌آرایی (تکرار): من، که / تضاد: هست، نیست / واج‌آرایی صامت «س، ت، م» / جناس ناهمسان اختلافی: کیستم، نیستم. / استفهام انکاری: من کیستم؟ من کسی نیستم.

قلمرو فکری: معنی: قطره گفت: من در جایی که دریا وجود دارد، به چشم نمی‌آیم. اگر قرار است در جایی دریا باشد، من نباید خودم را نشان بدهم. مفهوم: فروتنی قطره باران نسبت به دریا.

«چو خود را به چشم حقارت بدید صدف در کنارش به جان پرورید»

قلمرو زبانی: حقارت: پستی، کوچکی، بی‌ارزش و خوار بودن. / پرورید: رشد و نمو، پرورش داد / مرجع ضمیر «ش» در «کنارش». قطره باران / واژه «حقارت» اهمیت املائی دارد.

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: چشم، بدید.

قلمرو فکری: معنی: آن قطره باران خود را کوچک و بی‌ارزش دانست، در همان زمان، صدفی او را در خود گرفت. (و تبدیل به مروارید با ارزش کرد). مفهوم: فروتنی، سبب می‌شود به درجات عالی دست‌یابی.

«بلندی از آن یافت کاو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد»

قلمرو زبانی: کاو: کوتاه شده «که او» / کوفت: کوبید / هست: در این جا، «هست» اسم است و نقش مسندی دارد. / از آن: به آن علت / در نیستی: گروه مفعولی.

قلمرو ادبی: نیستی: استعاره مکنیه (نیستی همانند خانه‌ای است که «در» دارد). / جناس ناهمسان: پست، هست / تضاد: «بلندی، پست»، «نیستی، هست» / در نیستی کوفتن: کنایه از تواضع و فروتنی، خود را نادیده گرفتن، دوری از غرور.

قلمرو فکری: معنی: دلیل اینکه آن قطره به مقام بلندی دست یافت این بود که دست از غرور کشیده بود و با فروتنی خود، بر ارزشش افزوده و وجود واقعی خود را یافته بود.

مفهوم: تأکید بر ارزشمندی تواضع و فروتنی. (با فروتنی می‌توان به مقام بلند و کمال دست یافت).

۴- دوست دارید جای کدام یک از شخصیت‌های شعر نیما (چشمه، دریا) باشید؟ برای انتخاب خود دلیل بیاورید. دریا؛ زیرا باشکوه و باعظمت است و مانند چشمه مغرور و خودخواه نیست.

گنج حکمت: پیرایه خرد

نوع نثر: فنی نوع ادبی: تعلیمی محتوا: خردورزی و استفاده از تجربه‌ها و فرصت‌ها

لحن خواندن: تعلیمی نام کتاب: کلیله و دمنه ترجمه: نصرالله منشی

۱) در آبگیری سه ماهی بود: دو حازم، یکی عاجز. از قضا، روزی دو صیاد بر آن گذشتند و با یکدیگر میعاد نهادند که دام بیارند و هر سه را بگیرند. ماهیان این سخن بشنودند؛ آنکه حزم زیادت داشت و بارها دست‌برد زمانه جافی را دیده بود، سبک روی به کار آورد و از آن جانب که آب در می‌آمد، برفور بیرون رفت. در این میان، صیادان برسیدند و هر دو جانب آبگیر محکم ببستند.

قلمرو زبانی: پیرایه: زیور و زینت. / آبگیر: تالاب، استخر، گودال بزرگ که آب در آن جمع شود. / حازم: محتاط. / عاجز: درمانده، ناتوان. / از قضا: اتفاقاً. / صیاد: شکارچی. / بر آن گذشتند: از آنجا عبور کردند. (مرجع ضمیر «آن»، آبگیر است.) / میعاد: وعده، قرار؛ میعاد نهادن: قرار گذاشتن. / بیارند: بیاورند. / حزم: دوراندیش، هشیار. / حزم زیادت داشت: بسیار دوراندیش بود. / دست‌برد: هجوم و حمله؛ دست‌برد دیدن: مورد حمله و هجوم قرار گرفتن. / جافی: ستمگر، ظالم. / سبک: سریع، فوراً. /

آب در می‌آید: آب وارد می‌شد یا آب خارج می‌شد. (در آمدن: هم به معنی «داخل شدن» است و هم به معنی «خارج شدن» است. در این حکایت، هر دو معنی درست است.) / بر فور: با سرعت، فوراً. / جانب: سمت، طرف، سوی. دو حازم، یکی عاجز: حذف فعل «بود» به قرینه لفظی. / سه ماهی بود: فعل «بود» فعل غیراسنادی است به معنی «وجود داشت». / سه ماهی: ترکیب وصفی / رابطه تناسب: «صید و ماهی»، «آبگیر، ماهی» / واژه‌های «حازم، از قضا، صیاد، میعاد، حزم» اهمیت املائی دارند.

قلمرو ادبی: تشبیه: پیرایه خرد / مراعات نظیر: دام، صید، آبگیری، ماهی / زمانه: تشخیص و استعاره (دست‌برد زمانه جافی) / سجع: «حازم، عاجز»، «گذشتند، نهادند، بیارند، بگیرند» / دست‌برد زمانه جافی دیدن: کنایه از باتجربه بودن / روی به کار آوردن: کنایه از اقدام کردن، دست به کار شدن.

قلمرو فکری: معنی: در آبگیری سه‌ماهی وجود داشت. دو ماهی دوراندیش بودند و یکی از آنها درمانده و ناتوان بود. اتفاقاً یک روز دو شکارچی از آن آبگیر عبور کردند و با هم قرار گذاشتند که دام بیاورند و هر سه ماهی را بگیرند. ماهی‌ها این سخن را شنیدند. آن ماهی که بسیار دوراندیش بود و بارها مورد حمله و هجوم روزگار و شکارچیان قرار گرفته بود، فوراً دست به کار شد و از آن طرفی که آب وارد یا خارج می‌شد، با سرعت بیرون رفت. در این میان، شکارچیان از راه رسیدند و هر دو طرف آبگیر را محکم بستند. مفهوم: چاره‌اندیشی افراد دوراندیش و بهره بردن از تجربه‌ها در مواقع ضروری.

۲ دیگری هم که از پیرایه خرد و ذخیرت تجربت بی‌بهره نبود، با خود گفت: «غفلت کردم و فرجام کار غافلان چنین باشد و اکنون وقت حیلست است. هر چند تدبیر در هنگام بلا فایده بیشتر ندهد؛ با این همه عاقل از منافع دانش هرگز نومید نگردد و در دفع مکاید دشمن تأخیر صواب نبیند. وقت ثبات مردان و روز فکر خردمندان است.» پس خویشتن مرده کرد و بر روی آب می‌رفت. صیاد او را برداشت و چون صورت شد که مرده است، بینداخت. به حیلست خویشتن در جوی افکند و جان به سلامت برد. و آنکه غفلت بر احوال وی غالب و عجز در افعال وی ظاهر بود، حیران و سرگردان و مدهوش و پای‌کشان، چپ و راست می‌رفت و در فراز و نشیب می‌دوید تا گرفتار شد.

قلمرو زبانی: ذخیرت: ذخیره، پس‌انداز، اندوخته. / غفلت: ناآگاهی، بی‌خبری. / فرجام: سرانجام، عاقبت. / حیلست: چاره‌اندیشی، تدبیر. / هر چند تدبیر در هنگام بلا فایده بیشتر ندهد: اگرچه تدبیر و اندیشه در هنگام بلا و مصیبت، فایده زیادی ندارد. / مکاید: جمع مکیدت، مکرها، حيله‌ها. / صواب: درست، مصلحت. / در دفع مکاید دشمن، تأخیر صواب نبیند: در دفع و دور کردن حيله‌های دشمن نباید تأخیر و درنگ نمود. / ثبات: پایداری، دوام یافتن، استواری. / خویشتن مرده کرد: خود را به مُردن زد. / صورت شدن: به‌نظر آمدن، تصوّر شدن. / غالب: غلبه‌کننده، چیره. / عجز: ناتوانی، درماندگی. / افعال: کارها، اعمال. / مدهوش: حیران، سرگشته، گیج. / پای‌کشان: در حالی که پای خود را بر زمین می‌کشید. / فراز: بلندی، بالا. / نشیب: پایین، پستی، سرازیری. / واژه‌های «غفلت، حیلست، دفع، صواب، ثبات» اهمیت املائی دارند.

قلمرو ادبی: از پیرایه خرد و ذخیرت تجربت بی‌بهره نبود: کنایه از اینکه خردمند و باتجربه بود / پیرایه خرد: اضافه تشبیهی / ذخیرت تجربت: اضافه تشبیهی / مراعات نظیر: جوی، آب / جان به سلامت بردن: کنایه از زنده ماندن. / چپ و راست: تضاد و مجاز از همه جهت / پای‌کشان: کنایه از باحالی ناتوان و خسته / فراز و نشیب: تضاد.

قلمرو فکری: معنی: ماهی دیگر که خردمند و باتجربه بود، با خود گفت: «نادانی کردم و عاقبت کار بی‌خبران همین است و حالا زمان چاره‌اندیشی است. اگرچه تدبیر و اندیشه در هنگام بلا و مصیبت، فایده زیادی ندارد. با این همه، فرد عاقل از دانسته‌های خود هرگز ناامید نمی‌شود و در دور کردن مکر و حيله دشمن نباید تأخیر و درنگ کرد. (مصلحت نیست.) زمان پایداری جوانمردان و اندیشیدن خردمندان است.» پس خودش را به مُردن زد و بر روی آب می‌رفت. صیاد ماهی را برداشت و چون به نظرش آمد که مرده است، آنرا انداخت. ماهی با چاره‌اندیشی، خود را به جوی انداخت و نجات یافت. و آن ماهی که نادانی و بی‌خبری بر او چیره شده و ناتوانی و درماندگی در کارهایش دیده شده بود، سرگشته و حیران، در حالی که خسته و ناتوان بود، چپ و راست می‌رفت و به بالا و پایین می‌پرید تا اینکه گرفتار شکارچیان شد. مفهوم: اندیشیدن و ثابت قدم بودن در هنگام سختی‌ها، سبب نجات می‌شود و غفلت و ناتوانی سبب گرفتاری.

شماره آزمون: ()	به نام خداوند جان و خرد	سؤالات درس: فارسی ()
ستایش: به نام کردگار درس اول: چشمه		پایه تحصیلی: دهم (کلّیه رشته‌ها)
تعداد سؤالات: ۲۶ سؤال		
قلمرو زبانی:		
<p>۱- املای درست را از داخل کمانک انتخاب کنید. (سؤال نهایی، شهریور ۱۴۰۲)</p> <p>(خواست / خاست) کزان ورطه قدم در کشد خویشتن از حادثه برتر کشد</p> <p>۲- در متن زیر، یک نادرستی املایی وجود دارد. آن را بیابید و شکل درست آن را بنویسید. (سؤال نهایی، شهریور ۱۴۰۲)</p> <p>«و آنکه غفلت بر حال وی قالب و عجز در افعال وی ظاهر بود، حیران و سرگردان و مدهوش چپ و راست می‌رفت.»</p> <p>۳- واژه «هنگامه» در بیت «چشمه کوچک چو به آنجا رسید / وان همه هنگامه دریا بدید» در کدام معنا به کار <u>نرفته</u> است؟</p>		
<p>الف) شلوغی ب) زمان پ) غوغا ت) داد و فریاد</p>		
<p>۴- در بیت زیر، یک برابر معنایی مناسب برای واژه «فرومانده» بیابید.</p>		
<p>«لیک چنان خیره و خاموش ماند کز همه شیرین سخنی، گوش ماند»</p>		
<p>۵- در هریک از نمونه‌های زیر، املای درست را از داخل کمانک برگزینید.</p>		
<p>الف) آنکه غفلت بر احوال وی (قالب - غالب) و عجز در افعال وی ظاهر بود.</p>		
<p>ب) دید یکی (بهر - بحر) خروشنده‌ای / سهمگنی، نادره جوشنده‌ای</p>		
<p>پ) عاقل در دفع مکاید دشمن تأخیر (صواب - ثواب) نبیند.</p>		
<p>۶- در بیت «راست به مانند یکی زلزله / داده تنش بر تن ساحل یله» نقش واژه مشخص شده در کدام گزینه <u>نیامده</u> است.</p>		
<p>الف) لیک چنان خیره و خاموش ماند کز همه شیرین سخنی، گوش ماند</p>		
<p>ب) هر آن وصفی که گویم، بیش از آنی یقین دانم که بی شک، جان جانی</p>		
<p>پ) که جایی که دریاست، من کیستم؟ گر او هست، حقا که من نیستم</p>		
<p>ت) گفت: درین معرکه، یکتا منم تاج سر گلبن و صحرا، منم</p>		
<p>۷- در متن زیر، معادل معنایی «صورت شدن» را بنویسید.</p>		
<p>«صیاد او را برداشت و چون صورت شد که مُرده است، بینداخت.»</p>		
قلمرو ادبی:		
<p>۸- در تشبیه موجود در بیت زیر، «مشبّه‌به» را مشخص کنید. (سؤال نهایی، شهریور ۱۴۰۲)</p>		
<p>«راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل، یله»</p>		
<p>۹- شاعر در بیت زیر، با بیان کدام واژه، مفهومی غیرحقیقی (مجاز) اراده کرده است؟</p>		
<p>«لیک چنان خیره و خاموش ماند کز همه شیرین سخنی، گوش ماند»</p>		
<p>۱۰- در عبارت «با من بیا به خیابان / تا بشنوی بوی زمستانی که در باغ رخنه کرده»</p>		
<p>الف) کدام حس‌ها با هم آمیخته شده است؟</p>		
<p>ب) این آمیختن حس‌ها، سبب ایجاد کدام آرایه ادبی شده است؟</p>		

۱۱- آرایه ادبی مناسب را برگزینید.

الف) ابر ز من، حامل سرمایه شد / باغ ز من صاحب پیرایه شد (تشبیه، استعاره)
ب) دیگری هم از پیرایه خرد و ذخیرت تجربت بی بهره نبود. (کنایه، مجاز)

۱۲- جاهای خالی عبارات زیر را، به درستی پر کنید.

الف) در بیت زیر، کاربرد آرایه‌های «استعاره»، «مراعات نظیر»، «کنایه» و «.....» دیده می‌شود.

«چون بدوم، سبزه در آغوش من / بوسه زند بر سر و بر دوش من»

ب) کاربرد واژگان قافیه در بیت زیر، سبب خلق آرایه ادبی..... شده است.

«گه به دهان، بر زده کف چون صدف / گاه چو تیری که رود بر هدف»

پ) هریک از واژه‌های مشخص شده در بیت زیر، نماد چه کسانی است؟

«دید یکی بحر خروشنده‌ای / سهمگنی، نادره جوشنده‌ای»

«یکی قطره باران از ابری چکید / خجل شد چو پهنای دریا بدید»

۱۳- نام صاحب اثر داده شده را از کمانک مقابل آن انتخاب کنید.

الف) کلیله و دمنه (مرزبان بن رستم - نصرالله منشی)

ب) الهی‌نامه (عطار - مولوی)

۱۴- توضیح کدام گزینه در مورد ادبیات تعلیمی نادرست است؟

الف) ادبیات تعلیمی می‌تواند به صورت تخیلی - ادبی باشد.

ب) بوستان و قابوس‌نامه در دسته ادبیات تعلیمی جای می‌گیرند.

پ) در ادبیات تعلیمی، طنز جایگاهی ندارد.

ت) ادبیات تعلیمی هم در نثر و هم در شعر وجود دارد.

قلمرو فکری!

۱۵- گوینده بیت زیر، چه چیزی را «سرمایه ابر» می‌داند؟ (سؤال شبه‌نهایی، اردیبهشت ۱۴۰۳)

«ابر ز من حامل سرمایه شد / باغ ز من صاحب پیرایه شد»

۱۶- از نظر سعدی در بیت زیر، ارزشمندی قطره باران به چه سبب است؟ (سؤال شبه‌نهایی، اردیبهشت ۱۴۰۳)

«بلندی از آن یافت کاو پست شد / در نیستی کوفت تا هست شد»

۱۷- با توجه به بیت «ابر ز من، حامل سرمایه شد / باغ ز من صاحب پیرایه شد» منظور از «سرمایه ابر» و «پیرایه

باغ» چیست؟

۱۸- از مفهوم کنایی بیت زیر، همه گزینه‌ها، به جز مفهوم..... دریافت می‌شود.

«نعره برآورده، فلک کرده کر / دیده سیه کرده، شده زهره در»

الف) خشمگین شدن (ب) ترساندن (پ) بسیار عمیق بودن (ت) صدای بلند داشتن

۱۹- با توجه به بیت «چو خود را به چشم حقارت بدید / صدف در کنارش به جان پرورید» شاعر دلیل ارزشمندی و

تکامل پدیده‌های هستی را در چه می‌داند؟

۱. یادآوری: بارم سؤالات «قلمرو فکری» ۸ نمره است. ۴ نمره به درک مطلب اختصاص می‌یابد و ۴ نمره به معنی و مفهوم نظم و نثر. با توجه به اینکه معنی و مفهوم نظم و نثر هر درس، با دقت فراوان، بیت به بیت و خط به خط بررسی شده است و شیوه سؤال دادن از آن بسیار مشخص است، در بخش «قلمرو فکری» برای معنی و مفهوم نظم و نثر همیشه سؤال طرح نمی‌شود. بنابراین لازم است دانش‌آموزان عزیز، معنی و مفهوم نظم و نثر هر درس را کامل و دقیق بخوانند تا از عهده این بخش در امتحانات پایانی برآیند.

- ۲۰- با توجه به متن زیر، کدام ویژگی‌ها، سبب نجات و رهایی عنوان شده است؟
 «آنکه حزم زیادت داشت و بارها دست‌بُرد زمانه جافی را دیده بود، سبک روی به کار آورد و برفور بیرون رفت.»
- ۲۱- هریک از بیت‌های زیر، از زبان چه چیزی بیان شده است؟
 الف) که جایی که دریاست من کیستم؟ گر او هست حقا که من نیستم
 ب) چون بگشایم ز سر مو، شکن ماه ببیند رخ خود را به من
- ۲۲- در بیت «چون بگشایم ز سر مو، شکن / ماه ببیند رخ خود را به من»
 الف) ماه نماد چیست؟
 ب) منظور از «شکن» و «مو» در این بیت چیست؟
 پ) دلیل فخر فروشی چشمه نسبت به ماه چیست؟
- ۲۳- معادل معنایی «برفور بیرون رفت» در متن «و از آن جانب که آب در می آمد، برفور بیرون رفت.» در کدام بیت دیده می‌شود؟
 الف) نعره برآورده، فلک کرده کر دیده سیه کرده، شده زهره در
 ب) گه به دهان، بر زده کف چون صدف گاه چو تیری که رود بر هدف
 پ) ابر ز من، حامل سرمایه شد باغ ز من صاحب پیرایه شد
 ت) دید یکی بحر خروشنده‌ای سهمگنی، نادره، جوشنده‌ای
- ۲۴- در بیت «لیک چنان خیره و خاموش ماند / کز همه شیرین‌سخنی، گوش ماند» دلیل سکوت چشمه چه بود؟
- ۲۵- مفهوم بیت زیر را بنویسید.
 «بلندی از آن یافت کاو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد»
- ۲۶- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر ساده و روان بنویسید.
 الف) گفت: «در این معرکه یکتا منم تاج سر گلبن و صحرا منم»
 ب) در بن این پرده نیلوفری کیست کند با چو منی همسری
- (سؤال نهایی، شهریور ۱۴۰۲)
 (سؤال شبه‌نهایی، اردیبهشت ۱۴۰۳)

پاسخ تشریحی سؤالات درس اول

قلمرو زبانی:

- ۱- خواست
- ۲- املاي درست: غالب
- ۳- گزینه ب (زمان)
- ۴- خیره
- ۵- الف (غالب / ب) بحر / پ) صواب
- ۶- گزینه ت (واژه مشخص شده در صورت سؤال و گزینه‌های الف، ب، پ، قید هستند. اما «یکتا» در گزینه «ت»، مسند است.)
- ۷- صورت شدن: به نظر آمدن، تصوّر کردن.

قلمرو ادبی:

- ۸- مشبه‌به: زلزله
- ۹- گوش (مجاز از شنیدن).
- ۱۰- الف) بشنوی بو: حسّ شنوایی + حسّ بویایی / ب) حسّ آمیزی
- ۱۱- الف) استعاره (باغ: تشخیص و استعاره / پیرایه: استعاره از گل و سبزه) / ب) کنایه (از پیرایه خرد و ذخیرت بی‌بهره نبود: کنایه از اینکه خردمند و باتجربه بود).
- ۱۲- الف) جناس ناهمسان (بر، سر) استعاره (تشخیص): چشمه و سبزه / مراعات نظیر: آغوش، سر، دوش / بوسه زدن: کنایه از احترام گذاشتن / ب) جناس (ناهمسان): صدف، هدف / پ) بحر: نماد انسان‌های بزرگ‌منش / قطره باران: نماد فروتنی
- ۱۳- الف) نصرالله منشی / ب) عطار
- ۱۴- گزینه پ

قلمرو فکری:

- ۱۵- باران (بخار آب)
- ۱۶- فروتنی (تواضع)
- ۱۷- سرمایه ابر: باران / پیرایه باغ: گل و سبزه
- ۱۸- گزینه پ (در این بیت سه کنایه وجود دارد: (گوش) کر کردن: کنایه از صدای بلند داشتن / دیده سیه کردن: کنایه از خشمگین شدن / زهره در شدن: کنایه از ترساندن.
- ۱۹- در فروتنی و تواضع
- ۲۰- دوراندیشی و باتجربگی
- ۲۱- الف) قطره باران / ب) چشمه
- ۲۲- الف) ماه: نماد زیبایی / ب) شکن: موج / مو: آب چشمه / پ) به دلیل شفاف و زلال بودن چشمه، ماه می‌تواند چهره‌اش را در آب چشمه ببیند.
- ۲۳- گزینه ب (چون تیر رفتن: کنایه از با سرعت رفتن که با «برفور بیرون رفتن»، هم معنی است.)
- ۲۴- چشمه با دیدن بزرگی دریا، مجبور به سکوت شد.
- ۲۵- فروتنی سبب دستیابی به مقام بلند است.
- ۲۶- الف) گفت: «در این میدان یگانه‌ام و سرور بوتۀ گل و دشت هستم.» / ب) در زیر این آسمان آبی، کسی نمی‌تواند با من رقابت و برابری کند.

درس دوم: از آموختن، ننگ مدار

نوع نثر: ساده نوع ادبی: تعلیمی محتوا: رعایت عدالت، خویشتن‌داری، امیدواری، آموختن دانش
لحن خواندن: تعلیمی نام اثر: قابوس‌نامه نویسنده: عنصرالمعالی کیکاووس

تا توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمای و چون نمودی به خلاف نموده، مباش. به زبان، دیگر مگو و به دل، دیگر مدار تا گندمنمای جو فروش نباشی.

قلمرو زبانی: میاسا: آسوده نباش، دست برنار / نمای: نشان بده / چون: وقتی که / نموده: نشان داده، ارائه کرده، آشکار کرده.

قلمرو ادبی: گندمنمای جو فروش: کنایه از انسان‌های دورو و ریاکار / نمودی، نموده: اشتقاق (ویژه رشته انسانی) / واژه‌آرایی (تکرار): دیگر / مراعات نظیر: زبان، دل.

قلمرو فکری: معنی: تا می‌توانی به دیگران نیکی کن و با انجام کار نیک خودت را به مردم نشان بده. وقتی که خودت را به مردم، نیکوکار نشان دادی، برخلاف آن عمل نکن. ظاهر و باطنت یکی باشد تا در میان مردم، دورو و ریاکار نباشی.
مفهوم: ظاهر و باطنت یکی باشد. / تأکید بر نیکوکاری و پرهیز از ریا.
ارتباط: متن «به زبان، دیگر مگو و به دل، دیگر مدار» با بیت‌های زیر، تناسب معنایی دارد:

- خلقی زبان به دعوی عشقش گشاده‌اند
- همی پهلوان بودم اندر جهان
- ای من غلام آن که دلش با زبان یکی است
- یکی بود با آشکارم نهان

۲ و اندر همه کاری داد از خویشتن بده، که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مُستغنی باشد و اگر غم و شادیت بُود، به آن کس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد و اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن و به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو، که این فعل کودکان باشد.

قلمرو زبانی: داد: عدالت، انصاف. / مُستغنی: بی‌نیاز. / تیمار: غم، حمایت و نگاهداشت، توجه؛ تیمار داشتن: غمخواری و محافظت از کسی که بیمار باشد یا به بلا و رنجی گرفتار شده باشد؛ پرستاری و خدمت کردن. / اثر: نشان و علامت. / فعل: کار، رفتار. / واژه‌های «مستغنی، تیمار، فعل» اهمیت املایی دارد.

قلمرو ادبی: داد از خویشتن دادن: (کنایه) حق آن‌را ادا کردن / تضاد: غم و شادی، نیک و بد، شادان و اندوهگین / در همه کاری، داد از خویشتن بده: تلمیح دارد به «حاسبوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا».

قلمرو فکری: معنی: هر کاری که انجام می‌دهی، عدالت و انصاف را رعایت کن؛ زیرا هر کسی که در کارهایش عدالت را رعایت کند، نیازی به قاضی ندارد. اگر غمگین هستی، غم خود را به کسی بگو که غمخوارت باشد و اگر شاد هستی، خوشحالی‌ات را به کسی بگو که با شادی‌ات، شاد می‌شود. کاری نکن که مردم از غم و شادی‌ات باخبر شوند و به خاطر هر اتفاق خوبی، سریع شاد نشو و به خاطر هر اتفاق بدی، سریع غمگین نشو؛ زیرا این تغییر و دگرگونی ناگهانی، کار کودکان است.
مفهوم: متن «و اگر غم و شادیت بود، به آن کس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد.» به دنبال هم‌نشین مهربان و دلسوز باش.

مفهوم: متن «و اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن.»: خویشتن‌دار باش.

* ارتباط: متن «به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو» با بیت زیر، تناسب معنایی دارد:

● چه بندی دل اندر سرای سپنج چه نازی به گنج و چه نالی ز رنج

۳ بدان کوش که به هر مُحالی، از حال و نهاد خویش بنگردی، که بزرگان به هر حقّ و باطلی از جای نشوند و هر شادی که بازگشت آن به غم است، آن را شادی مشمّر و به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی.

قلمرو زبانی: مُحال: بی اصل، ناممکن، اندیشه باطل. / نهاد: سرشت، ذات، نژاد، روش. / بنگردی: بنگردی، تغییر نکنی. / واژه‌های «محال، نهاد، خویش» اهمیت املائی دارند.

قلمرو ادبی: از جای نشدن: کنایه از تغییر نکردن، عصبانی نشدن. / به وقت نومیدی، امیدوارتر باش و نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی: اشاره دارد به ضرب‌المثل «در نومیدی بسی امید است / پایان شب سیه، سپید است» / تضاد: نومیدی، امید / واژه‌آرایی (تکرار): نومید، امید.

قلمرو فکری: معنی: تلاش کن که با شنیدن هر سخن و اندیشه باطل و بیهوده‌ای رفتار تغییر نکند؛ زیرا انسان‌های بزرگ با هر خوب و بدی خشمگین نمی‌شوند و خویشتن‌داری می‌کنند و هر شادی که سبب غم و اندوه می‌شود، آن را مایه شادی و خوشحالی ندان و در هنگام ناامیدی، به خود امید بده. به دنبال هر نومیدی، امیدی است و به همراه هر امیدی، امکان دارد ناامیدی باشد. مفهوم: (خط اول): عجز و نباش و زود قضاوت نکن و ثبات شخصیت داشته باش.

* ارتباط: متن «به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید، بسته دان» با بیت‌های زیر، تناسب معنایی دارد:

● باغبان گر پنج روزی، صحبت گل بایدهش بر جفای خار هجران، صبر بلبل بایدهش
● یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان، غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان، غم مخور

۴ رنج هیچ کس ضایع مکن و همه کس را به سزا، حق شناس باش؛ خاصه قرابت خویش را. چندان که طاقت باشد با ایشان نیکی کن.

قلمرو زبانی: ضایع: تباه، تلف. / به سزا: سزاوار، به شایستگی. / خاصه: به خصوص، به ویژه. / قرابت: خویشی و خویشاوندی؛ در متن درس، منظور «خویشاوند» است. / طاقت: توانایی، قدرت، تحمل. / نوع «را» در «همه کس را به سزا، حق شناس باش»، فک اضافه است: به سزا حق شناس همه کس باش. / خاصه قرابت خویش را [حق شناس باش]: حذف فعل به قرینه لفظی / واژه‌های «ضایع، خاصه، قرابت، طاقت» اهمیت املائی دارند.

قلمرو فکری: معنی: تلاش هیچ کس را نابود و تباه نکن و هر کسی را به اندازه تلاش و شایستگی‌اش سپاسگزار باش؛ به ویژه نسبت به آشنایان قدرشناس‌تر باش.

مفهوم: قدرشناس بودن و به اندازه نیکی کردن.

* ارتباط: متن «چندان که طاقت باشد با ایشان نیکی کن» با بیت زیر، تناسب معنایی دارد:

● به نیکی گرای و به نیکی بکوش به هر نیک و بد پند دانا نیوش

۵ و پیران قبیله خویش را حرمت‌دار، ولیکن به ایشان مولع مَباش تا همچنان که هنر ایشان همی بینی، عیب نیز بتوانی دید.

قلمرو زبانی: مولع: بسیار مشتاق، آزمند. / «را» در «پیران قبیله خویش را حرمت دار»، «رای فک اضافه» است: حرمت پیران قبیله خویش را نگه دار. / واژه «مولع» اهمیت املائی دارد.

قلمرو ادبی: مولع بودن: کنایه از شیفته چیزی بودن.

قلمرو فکری: معنی: در میان اقوام و فامیل، احترام انسان‌های پیر را نگه دار، اما بیش از حد نسبت به آنها تعصب و علاقه

نداشته باش تا همان‌گونه که خوبی‌ها و هنرهایشان را می‌بینی، عیب‌ها و کاستی‌هایشان را هم بتوانی ببینی.

مفهوم: متعادل باشیم و علاوه بر بدی، خوبی‌های مردم را هم ببینیم.

* ارتباط:

● چون غرض آمد، هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به‌سوی دیده شد

۶ و اگر از بیگانه نایمن شوی، زود به مقدار نایمینی، خویش را از وی ایمن گردان و از آموختن، ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی.

قلمرو زبانی: بیگانه: غریب، ناآشنا. / ایمن: در سلامت، سالم، محفوظ. / ننگ‌مدار: خجالت نکش. «ننگ» در جمله «از ننگ

رسته باشی»: بدنامی، بی‌آبرویی. / رستن: نجات یافتن، رها شدن.

قلمرو ادبی: تضاد: نایمن، ایمن / واژه‌آرایی (تکرار): ننگ.

قلمرو فکری: معنی: اگر در برابر بیگانه‌ای احساس امنیت نکردی، به اندازه‌ای که احساس ناامنی می‌کنی، خود را برای مقابله

با خطر احتمالی آماده کن. هیچ وقت از یادگیری شرمند نباش تا از بدنامی و بی‌آبرویی نجات یابی.

مفهوم: آماده بودن برای رویارویی با هر شرایطی و محتاط بودن.



حذف به قرینه (نشانه) لفظی و معنایی:

به عبارت‌های زیر توجه کنید:

الف) هم‌نشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از هم‌نشین بد.

ب) آرزو گفت: «از نمایشگاه کتاب چه خبر؟»

در عبارت «الف»، فعل جمله دوم بیان نشده است، اما خواننده یا شنونده از فعل جمله اول می‌تواند به فعل جمله دوم؛

یعنی «است» پی ببرد. در این جمله، حذف فعل به «قرینه لفظی» صورت گرفته است.

در عبارت «ب»، جای فعل «داری» یا «دارید» در جمله دوم خالی است، اما هیچ نشانه‌ای در ظاهر جمله، شنونده را

به وجود فعل راهنمایی نمی‌کند. تنها از مفهوم عبارت می‌توان دریافت که فعل «داری» یا «دارید» از جمله دوم حذف شده

است. در این جمله، حذف به «قرینه معنایی» صورت گرفته است.

هریک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه (نشانه) می‌تواند حذف شود. اگر حذف به دلیل تکرار و برای پرهیز از تکرار

صورت گیرد، آن را «حذف به قرینه لفظی» گویند. اما اگر خواننده یا شنونده از مفهوم سخن به بخش حذف شده پی ببرد،

«حذف به قرینه معنایی» است.

توجه: در صورتی که نهاد جمله‌ای، ضمیر شخصی باشد و فعل جمله شناسه داشته باشد، حذف به قرینه لفظی است و اگر

فعل جمله در این حالت، شناسه نداشته باشد حذف به قرینه معنایی است؛ **نمونه:**

غذایم را خوردم: حذف نهاد ضمیر شخصی (من) به قرینه لفظی است؛ زیرا فعل جمله، شناسه (م) دارد.

غذا را خورد: حذف نهاد ضمیر شخصی (او)، به قرینه معنایی است؛ زیرا فعل جمله، شناسه ندارد؛ به عبارتی دیگر، شناسه

آن تهی (□) است.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- معنی واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

- کتابی که در او داد سخن آرایبی توان داد، ابداع کنم. سعدالدین وراوینی
- داد (اولی): حق، انصاف / داد (دومی): فعل ماضی، نشان داد، ارائه کرد.
- عشق شوری در نهاد ما نهاد فخرالدین عراقی
- نهاد (اولی): سرشت، ذات، طبیعت. / نهاد (دومی): فعل ماضی، گذاشت، قرار داد.

(بررسی عبارت و مصراع متن پژوهی)

«کتابی که در او داد سخن آرایبی توان داد، ابداع کنم.»

قلمرو زبانی: داد (اولی): حق، انصاف / داد (دومی): فعل ماضی؛ نشان داد، ارائه کرد. / سخن آرایبی: زیبا سخن گفتن یا نوشتن، آرایش سخن / ابداع: آفریدن، چیز نو و تازه آوردن، اختراع / ابداع کنم: در اینجا به معنی «بنویسم». / واژه «ابداع» اهمیت املایی دارد.

قلمرو ادبی: داد، داد: جناس همسان (تام) / داد سخن آرایبی دادن: کنایه از سخن زیبا گفتن، سخن کامل گفتن / واج آرایبی صامت «د» و مصوت «ا».

قلمرو فکری: معنی: کتابی تألیف خواهیم کرد که در آن بتوان به صورت کامل و زیبا و بسیار هنرمندانه سخن گفت.

«عشق، شوری در نهاد ما نهاد»

قلمرو زبانی: نهاد (اولی): سرشت، ذات، طبیعت / نهاد (دومی): فعل ماضی، گذاشت، قرار داد. / عشق: نهاد / شوری: مفعول / نهاد ما: گروه متمم / واژه «نهاد» اهمیت املایی دارد.

قلمرو ادبی: نهاد، نهاد: جناس همسان (تام) / عشق: استعاره مکنیه و تشخیص (عشق، در نهاد ما شور نهاد).

قلمرو فکری: معنی: عشق در ذات و سرشت ما شوق و اشتیاق فراوان به جا گذاشت.

مفهوم: عشق، اساس شور و نشاط هستی است.

۲- در متن درس، سه گروه کلمه متضاد بیابید.

غم - شادی / ایمن - نایمن / حق - باطل.

۳- در کدام جمله متن درس، حذف صورت گرفته است؟ نوع آن را مشخص کنید.

- نومیدی را در امید بسته دان و امید را در نومیدی [بسته دان]. حذف فعل به قرینه لفظی

- همه کس را به سزا حق شناس باش؛ خاصه قرابت خویش را [حق شناس باش]. حذف مسند و فعل به قرینه لفظی

۴- جدول زیر را کامل کنید. (با حفظ شخص)

مضارع اخباری	ساخت منفی	امر	فعل
می شنوی	نشنیده بودی	بشنو	شنیده بودی
می روی	نمی روی	برو	داری می روی
می پرسید	نخواهید پرسید	بپرس	خواهید پرسید

قلمرو ادبی:

- ۱- بهره‌گیری از «مَثَل» چه تأثیری در سخن دارد؟
به‌کارگیری مَثَل سبب انتقال آسان مفهوم و منظور نویسنده یا شاعر به خواننده می‌شود و بر تأثیرگذاری و جذابیت سخن می‌افزاید. سبب ایجاز و کوتاهی سخن می‌شود و مخاطب را به تفکر وا می‌دارد. مفاهیم ذهنی را محسوس و ملموس می‌کند.
- ۲- دو عبارت کنایی را از متن بیابید و بنویسید.
- از جای نشوند. (تغییر نکنند) - گندم‌نمای جو فروش (دورویی، ریاکاری)

قلمرو فکری:

- ۱- نویسنده، چه کاری را کودکانه می‌شمارد؟
اگر انسان‌ها با هر خیر خوبی، خوشحال شوند و با هر خیر بد ناراحت گردند.
(زود تحت تأثیر قرار گرفتن را کاری کودکانه می‌شمارد.)
- ۲- در جمله زیر، نویسنده بر کدام ویژگی‌های اخلاقی تأکید می‌کند؟
«اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن»
نویسنده تأکید می‌کند که نباید غم و شادی خود را به دیگران نشان دهیم و باید در برابر دیگران خویشتن‌دار و صبور باشیم.
- ۳- مفهوم «گندم‌نمای جو فروش مباش» را بنویسید.
از دورویی، ریا و تظاهر بر خدَر می‌دارد.
- ۴- برای مفهوم بیت زیر، عبارتی از متن درس بیابید:
«شاد و بی‌غم بزی که شادی و غم زود آیند و زود می‌گذرند»
با این قسمت از درس، نزدیکی معنایی دارد:
«به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو.»

(بررسی بیت متن پژوهی)

- قلمرو زبانی:** بزی: از مصدر زیستن، زندگی کن؛ فعل امر / شادی، غم: رابطه معنایی تضاد / شاد، بی‌غم: رابطه معنایی ترادف.
- قلمرو ادبی:** واژه‌آرایی (تکرار): زود / واج‌آرایی صامت «د، ز» / تضاد: «شادی، غم»، «آیند، می‌گذرند».
- قلمرو فکری:** معنی: شاد و خوشحال زندگی کن؛ چرا که شادی و غم، هردو خیلی زود می‌آیند و سریع می‌روند.
مفهوم: بی‌ثباتی و زودگذر بودن غم و شادی (ناپایداری اوضاع جهان).
- ۵- حدیث «حاسبوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا» با کدام عبارت درس، قرابت معنایی دارد؟
«و اندر همه کاری داد از خویشتن بده که هر که داد از خویشتن بدهد. از داور مُستغنی باشد.»

روان خوانی: دیوار

نوع نثر: ساده نوع ادبی: غنایی محتوا: اعتراض به جدایی انسان‌ها لحن خواندن: روایی - داستانی
زاویه دید: سوم شخص نام اثر: دیوار نویسنده: جمال میرصادقی

۱) بالای پله‌ها ایستاده بود و بروبر نگاه می‌کرد اما چیزی دستگیرش نمی‌شد. چشم‌های خواب‌آلود و حیرت‌زده خود را باز کرده و محو تماشا شده بود. همه چیز پیش چشم‌هایش عوض شده بود؛ چیزهای باور نکردنی و تازه‌ای می‌دید که روزهای دیگر ندیده بود.

بهمن، پسر همسایه، توی حیاط خودشان دور باغچه می‌گشت و با آب‌پاش کوچک خود، گل‌ها و سبزه‌ها را آب می‌داد. منیژه، خواهر بزرگ او هم لب حوض نشسته بود و دندان‌هایش را مسواک می‌کرد. همان‌طور که بی‌حرکت و خوشحال به نرده تکیه داده بود، همه اینها را می‌دید اما دیروز، هیچ‌کدام را نمی‌توانست ببیند؛ نه بهمن را که با آب‌پاش خود دور باغچه‌ها و گلدان‌ها می‌گشت. نه منیژه را که لب حوض نشسته بود و دندان‌هایش را می‌شست. تعجب برش داشته بود. نمی‌دانست چرا امروز این‌طور شده و چه اتفاقی افتاده است.

هنوز اول صبح بود و روشنایی شیری و برآقی روی آسمان را گرفته بود. خورشید تازه داشت مثل یک توپ قرمز از پایین آسمان پیدا می‌شد. سروصدای شلوغ گنجشک‌ها، حیاط را برداشته بود. چندبار با خنده و خوشحالی، دست‌هایش را به طرف بهمن تکان داد و صدایش کرد: بهمن... من را می‌بینی...؟ بهمن...! اما بهمن به کار خود سرگرم بود. صدای او را نشنید. چند پله دیگر که پایین آمد، از تعجب دهانش باز ماند. حیاط‌ها سر به هم آورده و خانه‌هایشان یکی شده بود. به جای دیوار، تلی از آجرهای شکسته و پاره‌های خشت و خرده‌های گچ، روی هم ریخته بود. از پله‌ها پایین دوید؛ خوشحال بود.

قلمرو زبانی: بروبر: با تعجب نگاه کردن، با دقت نگاه کردن. / چیزی دستگیرش نمی‌شد: متوجه چیزی نمی‌شد. / حیرت‌زده: متعجب، شگفت‌زده. / دور باغچه می‌گشت: «می‌گشت» فعل غیراسنادی / شیری: به رنگ شیر، سفید. / لب حوض: کنار حوض / تعجب برش داشته بود: بسیار شگفت‌زده شده بود / برآق: درخشان، تابان. / تل: تپه بلند، پشته، توده‌ای از خاک. / خشت: آجر نپخته. / واژه‌های «حیرت‌زده، محو، حیاط، حوض، برآق، شلوغ، تل» اهمیت املایی دارند.

قلمرو ادبی: خورشید مثل یک توپ قرمز: تشبیه / سر به هم آورده: (کنایه) به هم وصل شده، یکی شده. / دیوار نماد جدایی بین انسان‌ها و مانع برای جلوگیری از یکی شدن.

۲ توی اتاق آمد. مامانش که برایش چای می‌ریخت، به او گفت که دیشب باد دیوار را خراب کرده است. پدرش که مشغول پوشیدن لباس‌هایش بود، با اوقات تلخی گفت: «همین امروز باید استاد عباس را ببینم که بیايد، دیوار را بسازد. به کس دیگری نمی‌شود اطمینان کرد.»

سیروس، برادر بزرگش، که خود را بعد از پدر مرد خانه حساب می‌کرد، صدایش را صاف کرد و گفت: «بله دیگر، تو این دور و زمانه به کسی نمی‌شود اطمینان کرد؛ عجب روزگاری است.» درست، همین موقع بهمن به دنبالش توی اتاق آمد که برای بازی به خانه آنها بروند. بی‌آنکه در کوچه را بزنند و کسی در را باز کند، یک مرتبه توی اتاق آنها آمده بود. نیشش باز شده بود و یک‌ریز می‌خندید. وقتی که در کنار هم راه افتادند و از اتاق بیرون آمدند، بهمن با خنده گفت: «می‌دانی ناصر؟ دیشب باد آمده دیوار حیاط را خراب کرده!... حالا دیگر می‌شود همین‌طوری بیایی خانه ما بازی...»

ناصر هم با خنده و تعجب پرسید: «باد، دیوار را خراب کرده؟! چطوری خراب کرده؟»

بهمن گفت: «خوب، خراب کرده دیگر!»

طولی نکشید که همه چیز مهمان‌بازی‌شان روبه‌راه شد. یک قالیچه زیر سایهٔ یکی از درخت‌ها پهن کردند و چهار زانو مثل آدم‌های بزرگ، با ادب و اخم کرده، روی قالیچه نشستند. بهمن سماور کوچکش را آتش کرد. ناصر هم مقداری زردآلو و گیلای از مامانش گرفت و با قاش خربزه و سیب بهمن، همه چیزشان جور شد و به شادی فرو ریختن دیوار، جشن مفصلی گرفتند! تا ظهر که به زور از هم جدا شدند، گفتند و خندیدند و از یکدیگر پذیرایی کردند. وقتی ناصر از حیاط آنها به خانهٔ خودشان آمد، همه چیز را با دهان پر خنده برای مامانش تعریف کرد.

قلمرو زبانی: نیش: چهار دندان نوک‌تیزی که در جلوی دهن است. / یک‌ریز: پشت سرهم، پی‌درپی. / اخم کرده: جدی. / آتش کرد: روشن کرد. / قاش: قاش، یک قسمت بریده شده از میوه. / واژه‌های «اوقات، اطمینان، قالیچه، قاش، مفصل» اهمیت املایی دارد.

قلمرو ادبی: اوقات تلخی: کنایه از ناراحتی، عصبانیت. / اوقات تلخی: حس‌آمیزی / نیش: مجاز از دهان. / نیشش باز شده بود: (کنایه): می‌خندید، لبخند می‌زد. / روبه‌راه شدن: کنایه از آماده شدن، فراهم شدن. / همسایه: نماد همهٔ مردم. / بتا: نماد کسی که بین انسان‌ها و اندیشه‌های آنها جدایی می‌اندازد. / تشبیه: مثل آدم‌های بزرگ.

۳ حالا پشت پنجره ایستاده بود و با غصه به حیاط نگاه می‌کرد. چشم‌هایش دیگر نمی‌خندید. لب‌هایش سُش و آویزان شده بود. دلش می‌خواست بهانه بگیرد و گریه کند. حیاط مثل گذشته از هم جدا می‌شد. دیوار نو و آجری از میان خانه‌ها سر بیرون می‌آورد و آنها را از هم می‌بُرد. ناصر می‌دید که دوباره حیاط‌شان مثل روزهای اول، کوچک می‌شود؛ خیلی کوچک، با خودش می‌گفت: «بله دیگر، کوچولوی کوچولو شده، درست مثل یک قفس...». فکر می‌کرد که دیگر نمی‌تواند با بهمن و بچه‌های دیگر گرمگم به هوا بازی کند و مثل ماهی‌های حوض دنبال هم بکنند، به سر و کول هم بپرند و خنده‌کنان و نفس‌نفس‌زنان دنبال هم از این سر حیاط به آن سر حیاط بدون و فضا را از فریادهای شادمانی خود پر کنند.

پشت پنجره ایستاده بود و میله‌های آهنی را با دست‌هایش می‌فشرد. مثل بچه‌ای دو سه ساله، لب برچیده بود. انگار که برای کار بدی، یک بی‌تربیتی، دعوایش کرده بودند. بغض‌گلویش را می‌فشرد و دلش می‌خواست گریه کند. چشم‌های پر بَغض و کینه‌اش به دیوارِ نوساز، به بتا و عمَله‌ها خیره شده بود. از همهٔ آنها، از دیوار و بتا و عمَله‌ها نفرتش می‌گرفت. از حرصش با آنها لج می‌کرد و هر چه از او می‌خواستند یا هر چه از او می‌پرسیدند و هر پیغامی که برای بابا و مامانش داشتند، همه را نشنیده می‌گرفت. گاهی مشت‌مشت شن و خاک و سنگ‌ریزه برمی‌داشت، به سر و صورت آنها می‌زد و فرار می‌کرد.

بارها او را صدا کرده بودند: «آقا کوچولو، آقا پسر... زنده باشی! یک چکّه آب خوردن برای ما بیاور. بدو بارک‌الله، خیلی تشنه‌ایم» اما او اعتنایی نمی‌کرد. پشتش را به آنها می‌کرد و می‌رفت. دلش می‌خواست همان‌طور که مشغول بالا بردن دیوار هستند، از آن بالا بیفتند و دست و پایشان بشکند یا دیوار روی سرشان خراب شود و همه‌شان زیر آن بمیرند. غصه‌دار آرزو می‌کرد: الهی بمیرند، الهی همه‌شان بمیرند.

دیگر نمی‌توانست به خانهٔ بهمن برود. عمَله‌بتاها و دیوار، راه را بر او بسته بودند. در آن حال که بغض‌گلویش را می‌فشرد، چندین بار به طرف درِ کوچه رفت که خود را به بهمن برساند و بازی‌شان را از سر بگیرد اما درِ کوچه بسته بود و دستش به قفل در نمی‌رسید. با خشم و اندوه به دیوار و عمَله‌بتاها نگاه می‌کرد و همهٔ بدبختی خود را از چشم آنها می‌دید.

قلمرو زبانی: می‌بُرد: جدا می‌کرد. / سروکول: سروشانه. / بَغض: اندوه زیاد، ناراحتی فراوان، دشمنی. / عمَله: کارگران؛ جمع «عامل». در فارسی امروز کلمهٔ «عمَله» به‌صورت مفرد، به معنی یک تن کارگر زبردست بتا به کار می‌رود. / بارک‌الله: شبه جمله است به معنی «آفرین». / واژه‌های «غصه، فضا، بغض، می‌خواست، عمَله، حرص» اهمیت املایی دارند.

قلمرو ادبی: چشم‌هایش دیگر نمی‌خندید: چشم: استعاره و تشخیص (چشمی که نمی‌خندد.) / لب‌هایش شل و آویزان شده بود: (کنایه) ناراحت و غمگین بود. / مثل ماهی‌های حوض: تشبیه. / لب برچیده بود: (کنایه) ناراحت بود، آماده برای گریه کردن بود. / بغض: تشخیص و استعاره (بغض گلویش را می‌فشرد.) / بغض گلویش را می‌فشرد: (کنایه) می‌خواست گریه کند. / یک چکّه: مجاز از اندک. / بازی را از سر بگیرند: (کنایه) دوباره با هم بازی را شروع کنند. / همه بدبختی خود را از چشم آنها می‌دید: (کنایه) آنها را مقصر می‌دانست.

۴ هرچه فکر می‌کرد نمی‌فهمید چه احتیاجی به دیوار هست و چرا پدرش این همه در ساختن آن اصرار دارد. آن چند روزی که دیوار خراب شده بود، همه آنها راحت‌تر بودند. آن روزی که مادرش سبزی خشک‌کردنی خریده بود، مادر بهمن و بقیه بچه‌ها آمدند و نشستند و با بگو و بخند، همه را تا عصر پاک کردند. مامانش می‌گفت اگر آنها نبودند، پاک کردن سبزی‌ها چهار پنج روز طول می‌کشید. یا هنگامی که مادر بهمن پرده‌های اتاقشان را می‌کوبید، مامانش به کمک او رفت. تا زمانی که دیوار از نو ساخته نشده بود، شب‌ها توی حیاط فرش می‌انداختند و سماور را آتش می‌کردند و او را به دنبال پدر و مادر بهمن می‌فرستادند.

اما پیش از آنکه باد دیوار را خراب کند، وضع به این حال نبود. شاید هفته‌ها می‌گذشت که همدیگر را نمی‌دیدند. دور هم جمع شدن و گفتن و خندیدن هم که جزء خیالات بود. اگر گاهی هم از دلتنگی، از پشت دیوار یکدیگر را صدا می‌کردند، مثل این بود که دیوار صدای آنها را برای خودش نگه می‌داشت و عوض آن، صدایی خفه و غریبه از خود بیرون می‌داد. جوابی هم که به این صدا می‌آمد، خشک و بی‌مهر و نارسا بود؛ مثل این بود که دو تا آدم غریبه، زورکی با هم صحبت می‌کردند یا دیوار آن طرفی با دیوار این طرفی، سرسنگین حرف می‌زد. به دیوار نیمه‌کاره، به بنای چاق و گنده و عمله‌ها، به درخت‌ها که باد توی آنها مثل جیرجیرک‌ها «سی‌سی... سی‌سی» می‌خواند، نگاه کرد. همه مشغول بودند؛ دیوار مشغول بالا رفتن، بنا مشغول ساختن و عمله‌ها مشغول نیمه‌بالا انداختن. فقط باد بود که بیکار توی درخت‌ها نشسته بود و برای خودش آواز می‌خواند. مثل این بود که دیگر دوست نداشت خودش را به دیوارها بزند و آنها را خراب کند. مثل اینکه هیچ دلش نمی‌خواست به طرف دیوار نوساز آجری حمله‌ور شود. خوش داشت که آن بالا، روی شاخه درخت‌ها بنشیند و دیوار را تماشا کند و یکریز خودش را روی شاخه‌ها تاب بدهد.

ناصر زیر لب گفت: «دیگر باد نمی‌آید دیوار را بخواباند؛ دیگر نمی‌خواهد بپاید... دیگر ترسیده». دیوار داشت به بلندی گذشته خود می‌رسید. بنا و عمله‌ها تندتند کار می‌کردند؛ از نردبان بالا می‌رفتند، نیمه‌بالا می‌انداختند، گل درست می‌کردند، گچ می‌ساختند، می‌رفتند و می‌آمدند و دیوار بالا و بالاتر می‌رفت. ناصر هنوز می‌توانست با چشم‌های غم‌زده‌اش، گوشه‌ای از حیاط را تماشا کند.

قلمرو زبانی: اصرار: پافشاری. / بگو و بخند: خوش و بش. / می‌کوبید: ضربه می‌زد. بن ماضی: کوفت. / بن مضارع: کوب / غریبه: ناآشنا / نارسا: مبهم. / زورکی: به اجبار، به زور / گنده: درشت. / نیمه: اصطلاح بنایی است؛ به معنی «نصف آجر یا خشت» / واژه‌های «اصرار، وضع، عوض، عصر، غریبه‌عمله، حیاط» اهمیت املائی دارند.

قلمرو ادبی: جزء خیالات بودن: کنایه از غیرممکن بودن. / دلتنگی: کنایه از ناراحتی و غم / دیوار: تشخیص و استعاره (دیوار صدای آنها را نگه می‌داشت، دیوار سرسنگین حرف می‌زد.) / جواب خشک و بی‌مهر: حس‌آمیزی / خشک بودن: کنایه از صمیمی نبودن، نامهربانی. / سرسنگین: کنایه از سرد و بی‌توجه، بدون رضایت خاطر / باد: تشخیص و استعاره (باد بیکار، بادی که آواز می‌خواند، بادی که دوست نداشت، دلش نمی‌خواست، خوش داشت، دیوار را تماشا کند، خودش را تاب بدهد.)

۵ مامانش بی‌آنکه سر خود را برگرداند، گفت:

– ها... بابات آمده؟

– نه.

– هر وقت آمد، مرا خبر کن.

- کجا می خواهید بروید؟
 - خواستگاری.
 - یاالله، من هم می خواهم بیایم.
 مامانش او را نگاه کرد و با تعجب پرسید:
 - کجا؟
 - خواستگاری.
 - آها... پس این طور! دیگر کجا می خواهی بیایی؟ ها؟
 ناصر ساکت شد. از حرف های مامانش فهمید که التماس کردنش بی نتیجه است و او را با خود نخواهد برد اما مثل اینکه چیزی به فکرش رسیده است و جرئت گفتن آن را ندارد. مثل اینکه حرفی مانند آتش سر زبانش بچسبد و دهانش برای گفتن باز نشود، مدتی این پا و آن پا شد و به صورت مامانش که سرخ و سفید شده بود، خیره خیره نگاه کرد؛ آخر طاقت نیاورد و گفت:
 - مامان!...
 - بفرماید.
 - چرا اینها دارند میان خانه ما و بهمن دیوار می کشند؟
 - چرا دارند دیوار می کشند؟ چه چیزها می پرسی! آخر همین طوری که نمی شود...
 - چطوری؟
 - خانه هاما بی دیوار باشد.
 - چرا نمی شود مامان؟
 - ای، چه می دانی. دست از سرم بردار. مگر نمی بینی میان همه خانه ها دیوار است؟
 - چرا میان همه خانه ها دیوار است؟
 - برو بازی را بکن. این قدر از من حرف نگیر، بچه.
 ناصر ساکت شد، چیزی دستگیرش نشده بود. مادرش از اتاق بیرون رفت. ناصر برگشت و پشت پنجره آمد و به بیرون، به بنا و عمله ها و درخت ها، نگاه کرد. درخت ها، بی حرکت، راست ایستاده و سرشان را به هوا بلند کرده بودند. باد دیگر میان درختان «سی سی... سی سی» آواز نمی خواند و روی شاخه ها تاب نمی خورد. فهمید که باد ترسیده و از میان درخت ها رفته... در رفته.

قلمرو زبانی: ها: آهان، شبه جمله است. / یاالله: شبه جمله است به معنی «زود باش، عجله کن.» / این قدر از من حرف نگیر: مرا مجبور به سخن گفتن نکن، این قدر سؤال نکن. / راست: مستقیم. / در رفتن: گریختن. / واژه های «خواستگاری، جرئت، طاقت» اهمیت املائی دارند.

قلمرو ادبی: حرف: مجاز از سخن. / تشبیه: حرفی مانند آتش. / حرف بر سر زبان چسبیدن: (کنایه) توانایی گفتن نداشتن، قدرت گفتن نداشتن. / این پا و آن پا شدن: کنایه از شک و تردید داشتن، دودل بودن. / خیره خیره نگاه کردن: کنایه از بادقت نگاه کردن، زل زدن. / دست از سرم بردار: (کنایه) رهایم کن، دست از مزاحمت بردار. / دستگیر نشدن: کنایه از متوجه نشدن، نفهمیدن. / باد: تشخیص و استعاره (باد، آواز نمی خواند و تاب نمی خورد و ترسیده)

۶ دلش از غم و درماندگی فشرده شد. هیچ کس نبود به کمکش بیاید؛ هیچ کس. جلوی چشم های غم زده اش دیوار مثل دیو ایستاده بود و با اخم به او نگاه می کرد. همان طور که با ترس و لرز به دیوار نگاه می کرد، با خود گفت: «آره، مثل دیو است، درست مثل دیو است.»

سر شاخه ها و روی برگ ها، آفتاب زرد و بی مهر غروب، مثل صدها قناری نشسته بود که دسته دسته به آسمان پرواز می کردند. آن وقت مثل اینکه برگ ها و شاخه های تاریک و خالی، برمی گشتند و به او نگاه می کردند. همه به او نگاه می کردند... درها، درخت ها، دیوارها... همه اخم کرده بودند و با او سر دعوا داشتند.

ترسید و از پشت پنجره برگشت و توی حیاط آمد. با بیزاری از کنار بنا و عمله‌ها گذشت. بی آنکه نگاهی به آنها بکند، به طرف اتاق‌های آن طرف حیاط رفت. میان راه، یک مرتبه ایستاد و با نگاهی تند و تیز به بنا و دیوار سفید خیره شد. برق خوشحالی در چشم‌هایش دوید، دولا شد و دستش را با احتیاط روی پاره آجر پیش پایش گذاشت، اما وحشت سراپایش را فرا گرفت. بلند شد و با دلهره و نگرانی به این‌ور و آن‌ور خود نگاه کرد. هیچ‌کس متوجه او نبود. خیالش راحت شد. به سر طاس و قرمز بنای خپله‌ای که در چند قدمی او خم شده بود، نگاه کرد. بعد در حالی که دست‌هایش می‌لرزید و رنگش به سختی پریده بود، از نو خم شد و دست راستش را آرام و با احتیاط روی آجر گذاشت و آن‌را از زمین برداشت و به تندی به این طرف و آن طرف نگاه کرد. قلبش مثل یک گنجشک اسیر در سینه او پرپر می‌زد. یک پایش را به جلو و یک پایش را به عقب گذاشت. دستش را به نشانه سر بنای خپله بالا برد. خوب نشانه گرفت. دستش با پاره آجر در هوا به گردش درآمد...

ناگاه لرزشی شدید سراپایش را برداشت. در همان دم که می‌خواست آجر را پرتاب کند، به نظرش رسید که دیوار ناگهان از جا تکان خورد و با چشم‌گنده سرخش چپ‌چپ به او نگاه کرد و به طرفش راه افتاد. تنش رعشه شدیدی گرفت. دستش لرزید و شل و بی‌حس پایین آمد و پاره آجر از میان انگشت‌هایش روی زمین افتاد. با چشم‌های بیرون زده گفت: دیو... دیو... دیوار...

جیغ کشید و به طرف اتاق فرار کرد. مادرش سراسیمه، سر و پای برهنه از اتاق بیرون پرید و با وحشت او را در بغل گرفت و پرسید: «چه شده؟ چطور شده؟»

ناصر در حالی که سفت خود را به او چسبانده بود و مثل بید می‌لرزید، با هق‌هق گریه گفت: «دیو... دیو... آمده من را بخورد.»

قلمرو زبانی: دولا شد: خم شد. / پاره آجر: یک چهارم آجر. / دلهره: نگرانی. / طاس: سر بی‌مو. / خپله: کوتوله، چاق و قد کوتاه، بی‌قواره. / دم: لحظه / رعشه: لرزش، لرزه. / سراسیمه: پریشان، آشفته، نگران، هراسان. / هق‌هق: نام آوا است برای گریستن (صدای گریه). / واژه‌های «درماندگی، غم زده، احتیاط، دلهره، طاس، رعشه، جیغ، هق‌هق، سفت» اهمیت املائی دارند.

قلمرو ادبی: دلش فشرده شد: (کنایه) غمگین و ناراحت شد. / سر دعوا داشتند: سر، مجاز از قصد و فکر. / تشبیه: دیوار مثل دیو - آفتاب مثل صدها قناری - قلبش مثل یک گنجشک - مثل بید. / آفتاب: تشخیص و استعاره (آفتاب بی‌مهر). / برگ‌ها، شاخه‌ها: تشخیص و استعاره (برگ‌ها و شاخه‌ها به او نگاه می‌کردند). / نگاه تند و تیز: حس‌آمیزی / نگاهی تند و تیز: (کنایه) با خشم و عصبانیت. / برق در چشمانش دوید: (کنایه) بسیار خوشحال و شاد شد. / سراپا: کنایه از تمام وجود / دست لرزیدن: کنایه از ترسیدن / رنگ (صورت) پریدن: کنایه از ترسیدن. / لرزشی شدید، سراپایش را برداشت: (کنایه) از ترس زیاد، به شدت لرزید. / چپ‌چپ به او نگاه کرد: (کنایه) با عصبانیت و تهدیدآمیز به او نگاه کرد. / چشم‌های بیرون زده: (کنایه) ترسیده، وحشت زده. / مثل بید می‌لرزید: (کنایه) ترسیده بود.

درک و دریافت روان‌خوانی: دیوار

۱- اگر این متن را داستانی نمادین بدانیم، هریک از عناصر زیر نماد چه چیزی است؟

بنا: نماد کسی است که بین انسان‌ها و اندیشه‌های آنان جدایی می‌اندازد.

دیوار: نماد جدایی بین انسان‌ها و مانعی است برای یکی شدن انسان‌ها.

۲- درباره «زاویه دید» و «شخصیت اصلی» توضیح دهید.

زاویه دید: «سوم شخص» یا «دانای کل» که خود نویسنده است. «شخصیت اصلی» داستان کودکی است که از جدایی بین انسان‌ها اندوهگین می‌شود و آرزوی نزدیکی و صمیمیت آنها را دارد.

شماره آزمون: ۲	به نام خداوند جان و خرد	سؤالات درس: فارسی (۱)
درس دوم: از آموختن تنگمدار		پایه تحصیلی: دهم (کلّیه رشته‌ها)
تعداد سؤالات: ۲۵ سؤال		
قلمرو زبانی:		
۱- معنی کدام واژه، در برابر آن اشتباه است؟		
(د) مولع: آزمند	(ج) مُحال: باطل	(ب) تیمار: مرهم (الف) ضایع: تلف
۲- در کدام متن، واژه‌های معادل واژه «تیمار» آمده است؟		
(ب) رنج هیچ کس ضایع مکن.	(د) دلش از غم و درماندگی فشرده شد.	(الف) بارها دست‌بُرد زمانه جافی را دیده بود. (ج) تنش رعشه شدیدی گرفت.
۳- در عبارت زیر، همه کلمات کدام گروه دارای حروفی هستند که در زبان فارسی اهمیت املائی دارد؟		
(سؤال شبه‌نهایی، اردیبهشت ۱۴۰۳)		
«رنج هیچ کس را ضایع مکن و همه را به سزا، حق شناس باش، خاصه قرابت خویش را. چندان که طاقت باشد با		
ایشان نیکی کن.»		
(الف) رنج - ضایع - حق - طاقت	(ب) خاصه - قرابت - ضایع - سزا	
۴- املائی کدام یک از گروه واژه‌های زیر، <u>نادرست</u> است؟		
(الف) بنا و عمله	(ب) قرابت و خویشی	(ج) جرأت و جسارت (د) اسرار و پافشاری
۵- زمان و نوع فعل «نخستین جمله» در همه عبارات زیر، به جز عبارت..... یکسان است.		
(الف) دیوار داشت به بلندی گذشته خود می‌رسید. بنا و عمله‌ها تندتند کار می‌کردند.		
(ب) آنکه حزم زیاد داشت و بارها دست‌بُرد زمانه جافی را دیده بود، سبک روی به کار آورد.		
(ج) خورشید تازه داشت مثل یک توپ قرمز از پایین آسمان پیدا می‌شد، سروصدای شلوغ گنجشک‌ها، حیاط را برداشته بود.		
۶- در عبارت زیر، کدام قسمت از جمله حذف شده است؟ به چه قرینه‌ای؟ (دبیرخانه زبان و ادبیات فارسی، ۱۴۰۳)		
«همه کس را به سزا، حق شناس باش؛ خاصه قرابت خویش را.»		
۷- درستی یا نادرستی متن زیر را مشخص کنید.		
(سؤال شبه‌نهایی، اردیبهشت ۱۴۰۳)		
- نوع «را» در جمله «همه کس را به سزا، حق شناس باش.» نشانه مفعول است.	<input type="checkbox"/> درست	<input type="checkbox"/> نادرست
۸- نوع «را» در هریک از متون زیر، بررسی شود.		
(الف) مامانش او را نگاه کرد.	(ب) پیران قبیله خویش را حرمت دار.	
قلمرو ادبی:		
۹- در عبارت زیر، مفهوم کنایه مشخص شده را بنویسید.		
(سؤال نهایی، شهریور ۱۴۰۲)		
«چشم‌هایش دیگر نمی‌خندید. لب‌هایش شل و آویزان شده بود.»		
۱۰- با توجه به هریک از موارد داده شده، پاسخ درست را انتخاب کنید.		
(الف) در متن «جوابی هم که به این صدا می‌آمد، خشک و بی‌مهر و نارسا بود.»		
آرایه «تشخیص» دارد یا «حس آمیزی»؟		
(ب) در متن «همه اخم کرده بودند و با او سر دعوا داشتند.»؛ واژه «سر» استعاره است یا مجاز؟		

۱۱- در کدام یک از گزینه‌های زیر، آرایهٔ حس آمیزی به کار نرفته است؟

(الف) با نگاهی تند و تیز به بنا و دیوار سفید خیره شد.

(ب) پدرش که مشغول پوشیدن لباس‌هایش بود، با اوقات تلخی گفت...

(ج) با غصه به حیاط نگاه می‌کرد. چشم‌هایش دیگر نمی‌خندید.

(د) جوابی هم که به این صدا می‌آمد، خشک و بی‌مهر و نارسا بود.

۱۲- مفاهیم نوشته شده در ستون «ب» به کدام یک از کنایه‌های به کار رفته در عبارات ستون «الف» مربوط می‌شود؟ (در ستون «ب» یک مورد اضافی است.)

ستون «الف»	ستون «ب»
الف) لب‌هایش شل و آویزان شده بود.	۱- توانایی گفتن نداشتن
ب) تا گندم‌نمای جو فروش نباشی.	۲- ناراحت و غمگین بودن
ج) بهمن، یک‌مرتبه توی اتاق آنها آمده بود. نیشش باز شده بود.	۳- خندیدن، لبخند زدن
	۴- دوری از دورویی

۱۳- در درس دیوار، هریک از شخصیت‌های زیر، نماد چه کسانی هستند؟

الف) بنا
ب) همسایه

قلمرو فکری:

۱۴- معنی عبارت زیر را به نثر روان بنویسید. (سؤال نهایی، شهریور ۱۴۰۲)

«اگر غم و شادیت بود، به آن کس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد.»

۱۵- با توجه به متن زیر، مفهوم «مَثَل» مشخص شده را بنویسید. (سؤال شبه‌نهایی، اردیبهشت ۱۴۰۳)

«به زبان، دیگر مگو و به دل، دیگر مدار تا گندم‌نمای جو فروش نباشی.»

۱۶- با توجه به متن «و اندر همه کاری داد از خویشان بده، که هر که داد از خویشان بدهد، از داور مستغنی باشد.» در چه صورتی یک انسان نیاز به قاضی ندارد؟

۱۷- در جملهٔ زیر، نویسنده بر کدام ویژگی انسانی اشاره دارد؟

«بدان کوش که به هر محالی، از حال و نهاد خویش بنگردی.»

۱۸- با توجه به متن زیر:

«و پیران قبیلهٔ خویش را حرمت دار، ولیکن به ایشان مولع مباش تا همچنان که هنر ایشان همی بینی، عیب نیز بتوانی دید و اگر از بیگانه ناایمن شوی، زود به مقدار ناایمنی، خویش را از وی ایمن گردان و از آموختن ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی.»

الف) از نظر نویسنده، چرا نباید به پیران قبیله مولع بود؟

ب) اگر انسان از سوی بیگانه‌ای احساس خطر کند، باید چه کاری انجام دهد؟

ج) چرا نویسنده بر دانش‌اندوزی تأکید دارد؟

۱۹- مفهوم مشترک دو بیت زیر، چیست؟ (سؤال شبه‌نهایی، اردیبهشت ۱۴۰۳)

الف) دوران روزگار به ما بگذرد بسی گاهی شود بهار، دگر گه خزان شود

ب) شاد و بی‌غم بزی که شادی و غم زود آیند و زود می‌گذرند

۲۰- در متن «و به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو، که این فعل کودکان باشد.» نویسنده به دوری گزیدن از کدام رفتار کودکانه تأکید دارد؟